

و ثمانه روی نمود و خاقان منصور بستی اولاد اجماعی و نجاب توجه کرده سیور خلافت سید مرحوم را با ایشان عنایت نمود و نیست تمام کلام
صاحب السیر در ترجمه آن سینه ستوده سیر مؤلف گوید که همیشه سلاطین سلسله فیه بنا بر عنایت تیره کتب ادب است اهل سنت را در س
سیکته اند و معلوم دیگر توجه میفرموده اند تا آنکه یکی از بزرگان ایشان از تفرقه و کیش و بجای طراه داد که روحانیت حضرت رسالت توجه
که اگر در این کتب شطری از احادیث صحیح آنحضرت خواهد بود همان چند حدیث در ظهور داشته بر سبیل استعلام باشد دیگر احادیث مؤلف
پر و از ذوالا که یکی موضوع و منقح است اوقات فراوان ضایع سازند لاجرم در یکی از شبهای تنگ نیت کرده بخواب رفت و در آن حال
با کمال حضرت رسالت با خواب دید و کتاب مشکوٰه پیش برده اگر کیفیت صحت و ضعف احادیث مذکوره در آن کتاب رسیده آنحضرت
کتاب را گرفته ورق ورق گذرانید و بر اکثر احادیث آن که از جمله موضوعات بودند نکست محو شدند بحال آن نسخه در شیراز در آن سلسله
موجود است و هرگاه میخواهند که آثار محو و اثر انگشت قمر شگاف آنحضرت ظاهر شود بعد از تقدیم رسم طهارت و ادا حمد الهی در دو خیز
رسالت پناهی مواضع وضع و آثار محو تمیز کرده و در اول کسی از سلسله که بواسطه مضمون آنجا از مطالب کتب حدیث اهل سنت جدا و
و تحسین علوم حکمت اشتغال نمود امیر صدر الدین محمد است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و دیگر آن کتب را وسیله عزت خود در میان اهل
سنت ساخته روزگار بگذرانید و صرفه کار خود را در آن میدیدند استیلا اباخل میر جمال الدین عطاء الله الحدیث الشکلی شیرازی چهره
با جمال آن لای باغ آل از فرغ تعلیم و تحسین علمای انبیاء بنی اسرائیل را فروخته و قامت کن جمالی او از نشوونمای عطای محبت و شاد بطن او
الانسیا را بر افراشته است بر اوقات توفیق در قضیتش و تحقیق احوال و اخبار و ضبط نسبت احادیث و آثار گویشیده و عمر کرامی صرف تیغ و حفظ
اقوال افعال هدایت مال نمود فنون فیه از علوم شرعیه را حله مرتب و تدوین پوشیده و جوهر لالی احادیث مصطفویه را با نامل تحفظ
در سبک تحفظ و ضبط انضمام و انحراف داده صحاح و حسن عالم سخنان عالم کبریا تحت اجابا و ریاض سیر و شمایل دلپذیرش رونقته الاحباب
و خاک صاحب جیب سیر کفیه سده سنه شش لا طوائف اکابر و اشراف نام و عقیده علیهاش مجمع اعظم اولاد اجماعی و خیر الانام بود و در ضمیر
خود تویزش مطرح اشته انوار اسرار کتب الهی حقیقه خاطر عالی آرزوش ضبط لایح حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی کنجینه سینه اش کج
ز و اهر علوم شون و هود در کلمات در مخزن باطن جنبه میانش مخزون نیز شمال نبوی از مشارق جمال جنبه شمس نلالع و شمس انوار هفتاد و شصت
از مطالع خصایص علم و کمالش لامع رای عالم آیه شریف کشف اسرار و عالم تزیل و طبع مشکل کشایش حلال مغصلا موافق تاویل شعر زبانش
مطهر اسرار تحقیق ضمیرش منظر انوار توفیق جمال بن مزین زبانش علوم شرح حاصل انکلاش ز توفیح بایش گشته روشن
بر اهل علم مشکل زبرفق و آنحضرت مانند ختم بزرگوارش امیر سید ایل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سایر مقام علوم دینی
و انواع فنون بعینه از محدثان با استحقاق در گذشته اند چند سال در مدرسه شریفه سلطانیه در کسبه که مقبره حضرت خاقان منصور است
و در خانقاه خلاصیه مدرس و افاده اشتغال شدند و در مقصد بکویت در مسجد جامع دار السلطنه براه تعلیم هدایت ازلی رقم ارشاد و نصیحت
بر الواح خاطر اعظم و اشراف اکابر میخواستند اما الحان موجب غلت و کوشه نشینی با مثال این امور التفات مینمایند و تمامی اوقات جنبه
ساعات مستقر طاعات و عبادت ساخته با ذخایر شوبات اخزی مشغول میفرمایند سلاطین انام و حکام اسلام با قدم ارادت و تعهد
ملازمت آنحضرت برابر و تکریم و احترام است از مولفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت رونقته الاحباب فی سیره الهی
و الال و الاحباب در اقطار آفاق اشتیاق تمام دارد و در شبانه شبانه عقل در آن نظیر آن کتاب فادت ثابت آینه خیال امر محال بشمارد
و دلدار شد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد که بیکر شاه مشهور شده اند اینها در تحسین علوم و فنون سیمادیت بجای زمانه اند و بموجب
تعیین حضرت واقف انار الله بر نامه در مقبره منوره مذکوره قایم مقام در بزرگوارش بوده بلازم در سبب افاده قایم نمایند و زمزمه اطلالی
نتایج طبع فواد آنجا سینه بره مند میگردانند نیست تمام کلام صاحب جیب السیر در ترجمه آن سید بزرگوار مؤلف گوید که
عقیده جمال الدین از کتاب تحفه الاحباب که بنام خواجه مظفر شکی استرآبادی نوشته و غیر آن ظهور تمام دارد و لهذا محذور و ملکات لایه
از نسخ آن کتاب را حکم بوضع نمود اما خلف صدق امیر نسیم الدین میرکشا اگر چه قضیفی از او ظاهر نشده که در آنجا تصحیح بعینه خود نمود
باشد لیکن در کنار بعضی از نسخ کتاب میزان نبی دمشق شامی که بنظر مطالعه آوریده بخط شریف او میخواند چند بر سخنان نبی ناموسی
که تشیع دیگران در جنب آن ناچیز کرده چه باید از آن میدهد که با حدیث در جمال سخنان علمای اهل سنت بر کزنگر دیده از آنجمله آنکه
ذمبی بسانه نبوده در احوال از هم سیم بر عبادت الهی نغدی نوشته که روی عرقی النون المصنوعی عن مالک خیر با طاب

مندا فی انصب الصراط لمرحله احد الامن كانت معبره ابولا علی التمی وحاب میر درکت قول که خبر باطل بخط مشرف
 نوشته اند که بل الباطل هو الناس الناصب الذمی الناصب با تحقیق کوف که یک حدیث مذکور در ابوالموید خوارزمی در کتاب نبات از
 حسن صبری روایت نموده و حضرت امیر سید علی همدانی در بعضی از مؤلفات خود نیز روایت آن کرده و دیگر محدثین از این سنت در فضیلت
 خود روایت آن نموده اند پس حکم بطلان آن باطل بلکه محابره بی اصل باشد و مؤید صحت این حدیث است که سابقا در احوال از کتاب
 صواعق محرقة شیخ ابن حجر متاخر نقل افتاده چه آن حدیث در سبب معنی این حدیث که مذکور شد و معنی این حدیث مذکور حکم صحت آن بود
 دیگر آنکه ذمی احوال بر اسم بن یعقوب ابو اسحق السیدی که در جانی از بعضی نقاد رجال حدیث نقل کرده که گفته الجوز جائز کان شد
 الکلب الی مذهب اهل دمشق و اهل علی آنگاه ذمی و مشقی است از ساعت نسبت نصب و عداوت امیر المومنین با اهل دمشق
 شده و جته دفع شرمندگی گفته قلت قد کان النصب منذ قبلا لاهل دمشق و وقت ما کان الرض من ذمها لم فی وقت
 قهوت و اوله بنه عبدهم عمده لیه الحد النصب و فی الرض خفا خا لاجاب میر محمد الله در تحت عبارت ذمی که تم عدم
 احمد بن حنبل شریف نوشته که قلت کلاب جمع اهل الشام فاصبوا ولم یعد الی یوم القیمه مؤلف که یک مؤید حکم حجاب
 میر است آنگاه ابن خلیکان که قاضی شام بوده در ترجمه علی بن بحجم القرشی بعد از بیان آنکه علی مذکور امیر المومنین علی علیه السلام را دشمن میدانستند
 که محبت علی با تشن جمع غیش و در این کلام ابن خلیکان صریح است در آنکه اهل سنت همه با صبی بر نفس حضرت امیرند و لهذا علمای با و در این
 فتوی نوشته اند که در مسئله واجب است که بعد از کتب بعضی علی بن سید علی باشد غایه الامر چون اظهار نفس حضرت امیر و خاندان نبوت امری است
 که عوام اهل سنت را نیز از آن تهاضر و نفرت حاصل در ساعت آن میدانند و دیگر آنکه ذمی در احوال احمد بن انبوشی بوری بعد از شرح نقل
 و توشی علمای حال گفته و لم یکنوا و اینه لا رواه عن عبد الرزاق عن عمر بن حنیف فی فضل علی بن ابی طالب و حجاب
 در حاشیه آن بخلاف شریف نوشته که حکم بطلان الحدیث صحیح است که العکب لاطل عند النقاد و القبل الذی شهد بطلان الحدیث
 فی فضائل علی هو طلبه لاطا قلاب و عمل القاب الوسیاس الشیخیه اند و دیگر ذمی در احوال از حدیثی این حدیث است با و اما از ابن
 نقل نموده که قال کنا نحدث ان السی علی علیه السلام یبصر عننا لم یبصرها الی غیره آنگاه گفته که این حدیث منکر است
 حجاب میر در ذیل آن نوشته اند که کلام الذمی منکر جدا فی هذا المعام بذل علی شدة الخرافة و نصیرة الله شرا الیه
 و دیگر آنکه ذمی در احوال از بر بن عبدالله خزازی نقل کرده که قال بی حس الحدیث بنال من علی علیه السلام و حجاب میر روح اندر روایت
 ایضا در حاشیه آن نوشته اند که اقول لیس یسئل بنال من علی حسن الحدیث بل هو من کذب الناس و افسقهم فعلمت
 لکنه الله الی یوم القیمه و دیگر در آنجا که ذمی در احوال سنی مفسر مشهور کرده و خلاف علمای حال توشی و تصنیف او ذکر کرده و
 کذب او را بسبب نسبت او به شیخ راجع ساخته حجاب میر نوشته اند که العجب الذمی ان من ذنب الی التشیع فهو من الکذب
 الناس عینه و اما من ذنب الی النصب فهو من اوثق الناس و اصدهم عند الله المستحان من شیة
 تمامیه و الخرافة و فضیله و دیگر آنکه ذمی در ترجمه خالد بن عبدالله قسری کلی که از امرای موی بود در حرب صفین با حضرت امیر
 متامله نموده بعد از آن چند سال بر سر مبارک آن حضرت میکرده گفته هو صدق لکنه فاصب بعض ظلوم و حجاب میر محمد الله
 در حاشیه آن نوشته اند که حاشا و کلاب بل هو من کذب الی بن الظالم الظالمین فان من سب علیا و بقره فبقره
 آذ لیس له و با نذ و لیس هو اهل الروایة و کاشد حامل الذمی غایب بضیال علی حله علی و صفا بالصدق فانه لیس
 و دیگر آنکه ذمی در احوال سید بن عمیر بن حیدر با سناد او از ابن عمیر روایت کرده که حضرت رسالت فرمود ما علی انا اخوان
 الذی و الاخره آنگاه حکم کرده که این حدیث موضوع است و حجاب میر در حاشیه آن نوشته که کلاب و حاشا بل هو حدیث من طریق
 کثیره قبح الله و جزم من حکم بوضع الاحادیث الضعیفه لیس مذهب من الخرف و النصب الحدیث الذکور و اخره
 التزمک فی جامعیه قال هذا حدیث حسن عربی و اخرجه الحاکم و صححه زکریا لان فی الذمی الناصب التمی
 و دیگر آنکه ذمی در احوال سلیمان بن عبدالرحمن دمشقی حافظ گفته که ابو حاتم و ابویزید و غیره صحیح و ضعیف مانند آن میدانند
 بسبب آنکه سلیمان هم شرا بوده راضی نشده که او را بی تمیز گویند و بنا بر این خواسته که میراثان سنی ثبات تمیز کند لاجرم در کلام
 ابو حاتم نوشته که قلت و الله یبصر بیده هذا الشک بعد از آن گفته که اخرج له التزمک من اولیادنا ابن جریر عن

خطار و عن عمره عن ابن عباس انه لما سئل عن ابي طالب فقال يا رسول الله يغفل القرآن
 من صدقك قال افلا اعلمك كلمات بئس ما فعلت في صدرك فقال اجل قال اذا كانت ليلة الجمعة فقم ما ربح
 وكنات تقره من بين والدن و تبرهه شاره تم دعوا و ذكر الحديث هو مع لطافه سنه حديث
 منكر جدا في نفوس منيه فالله اعلم فلعلم سليمان شبه له و ادخل عليه كما قال ابو حاتم لو ان
 ابو حاتم لو ان رجلا وضع له حديثا لم يفهم انتهى كلامه و جناب ميرزا سره در مقام كه ذهبي نوشته كه نفس من منكر
 حديث مذكورت نوشته اند كه انما كفاء هذا الكلام من ميان نقيه الخبيثه و نوطه الخلو و ... و ايضا جناب ميرزا سره
 در حاشيه كلام ذهبي كه گفته فعل سليمان شبه له و ادخل عليه صح عليه آخ نوشته اند كه قلت اولاً يقول بلى والله كان بمنزله هنا يقول لعله
 شبه له و ادخل عليه كما قال ابو حاتم و ظاهر الكلام ان الذهبي حلف بالكتبه و لا فاما الاعتناء بعد هذا بكلاميه
 ديكر ذهبي در احاطه ليس كل حديثي باسناد زايي بر رويت نموده كه قال قال رجل يا رسول الله و رجب بنتي و انسا
 احب ان تعينني بشي فقال ما عندك بشي و لكن ابنتي بقرار و رده و عوده و شجره قال فاما جعلك بسك
 العرق من رايه حتى امتك ان القار و رده قال خذها و امر بملك ان تعمر هذا العود القار و رده فخطب بك
 اذا طيبتم اهل المدينة را بجهه ذلك الطيب فتموا ابو المثيبين انكاه نوشته كه قلت هذا متكررا جدا
 و جناب سيد در حاشيه نوشته كه قلت المنكر هو الذي حثت حكم بكاره هذا الحديث في طيبه مع النجيه و منا
 و جبركون هذا القدر و قد يخرج ابو بعل و الطبراني باسناد معتدله كما يفهم من كلام الشيخ في صحيح البحار و ارا
 ضعف غير والله اية لا يجد بها من غير الذهبي من كتابه هذا كما تابع اهل العلم كوفي مضمون ذهبي كه از كتاب علمي
 در احاطه اهل سنت بوده است و هرگاه جناب ميرزا در هفدهم تفرقات مذكوره سائده و عقائد خود را در بطلان نقل و روايت بر روي
 اظهار کرده باشد ظاهر شود كه اعتقاد او در باب ديكر مصنفات محدثان اهل سنت نيز از اين تمثيل است از اين معلوم شود كه اين سلسله
 در كتب حديث اهل سنت را از سبب بقيه و وسايل معاش خود ساخته بودند و عقايدى صحبت آن كتب و حقيقت مذوب مصنفات
 آن داشته اند و با وجود اهل سنت كه ان تفرقات غيبيات كه در مانع مذوب ذهبي صبي ضلال از اين بيان پر شيان و گفته است و ضمير
 مومنان حميده خصال از مشاهده انوار جمال آن با تدبیرستان خيال نسيم الدين صيل ميرزا به شام بيان يقينان كوي آشنائي ميرسد
 انكس كه زكوي آشنائي دانند كه متاع با كفايت و احوال بجهه الاشارة و انه الموفق استيد الامير عياش الدين محمد بن
 استيد يوسف سيني الحسني الهروي الرزوي على خصال محمد شاعر و يوسف خلق كه اين سه نور از اوضاع او بود مثل عمل شهر
 محمد كه قد نعمت او چو شكر واجب تكرار ميكنند قابل بنده مرتبه انيكه راي روشن چو روح در جبهه حق بود داخل سياوت
 از سب سر بلند او عالي سعادت از سب با يوسف او عاجل خلاصه بدني خلك خراسان او كه سبب است خرميان و ذات او چنان
 دل برود چيكه از بايات مذكوره كه بلا ساني در مدح آن الطاف بزرگ گفته مفهوم ميشود كه استيد بزرگوار فاضل ديندار خوش طبع با نيزه
 روزگار بود طبع نقاد و صرف در سجا و لطف كثير الاسعاد او چاره ساز فقيران و ادي پر شيان اصل و سوي از شراب هستي او الداد عزيز
 الدين يوسف و در ايام سلاطيسين سزاي بارت فقه و ان خلاصه سادات در آن آب هوش و نما نموده و تحصيل علوم متداوله بخدمت سلطان
 هروي و شيخ الاسلام قضا زاني نموده و در زمان سلطنت حضرت صاحبقران مشهور و خراسان به منصب سدارت و امارت قيام نمود و چون
 بواسطه شرارت بعضي معتمدن بكم امير خان تركان كه حاكم خراسان بود در روز چهارشنبه ششم رجب سنه سبع و عشرين ستمه شده شد كويد كه در
 محل قطعه گفته نزد امير خان فرستاد كه اين بيت از بيت سابق ارچير ميگوشي و يك يمين كه عاقبت چه كند با تو خون ناخون من
 و از لطايف كلمات جناب ميرزا است كه چون او در ايام عزم انجام عا شورا دستاگر بود بر سر نهادن و در دم مرثيه كه اكثر نسي اند با او
 مواظت نمودند رذيله امير خان مذكوره را در پرسيد كه چه در شارب بود بر سر نهادن شما در اين ايام ظاهر است اما اين سنيگان كه دشمن خاندان
 چرا دستاگر بود بر سر نهادن از جناب ميرزا بديه فرمودند كه از انطرف نيز چي كشيده شده اند از لطايف سخنان است كه چون
 مغفور ظهور نمود و تسخير بغداد كرد و قبا بعضي از مخالفان را خراب فرمود و رذيله شخصي بمرت جناب ميرزا خبر ميداد كه شاه بهصيل استخوانهاي پوي
 از قبر سب بردن آورده سكي بجاي او دفن فرمود ميرزا بهر يكيت چه كاو كرده همان شده بود و بعضي لطيفه اخير را بر زبان ميرزا سره

نسخه

نسبت میدهند و علم عذاته است سید را چون سید حامد حسینی النجاشی الهندی بیان اصل و نسب و کیفیت انتقال سلاف از بغداد
 و از آنجا ولایت هند در مجلس دوم از این کتاب مستخرج گردید و سید را چون سید حامد حسینی النجاشی الهندی بیان اصل و نسب و کیفیت انتقال سلاف از بغداد
 بوده و در آنجا اهل هند خصوصاً طایفه بلوچ مساعی جمیل نمودند و در اظهار مذمت با بی اظهار خود الزام تهنیت منفرمودند بحکایت کرده اند که چون سید را چون
 بقصد ملازمت پادشاه مغزور مجایون پادشاه توجیه دلی شد و پادشاه مذکور چون سابقاً صیت بزرگی و کرامت او را از اهل هند شنیده بود
 بخود قرار داد که برگاه نزدیک آید و استقبال نماید ملاحظه شد که سیدی الهوری که مخدوم الملک لقب داشت و مخدوم کره مروان بخار و جگر
 گوشه هند جگر جوار بود چون آنحضرت را شنید در مقام منع پادشاه مذکور شد و از روی عصیتت قابلیت فعلی مرقع سیند مذکور شد و او را عرض
 و بدعت منسوب ساخت و گفت که تعظیم و استقبال او باعث سلب استقلال شما در ولایت هند میشود و در ارکان دولت شما غلبه میآید پادشاه
 در جواب صح فرمودند و روز دیگر که سید را چون نزدیک بی بی رسید پادشاه مسکن طلبیده از دو تاجا نه بیرون آمد که به استقبال رود و در آن اثنا
 مخدوم الملک رسید و در استقبال او منع پیش نمود و اظهار کرد که او مستبدع و بدعت است و تواضع او موجب خلاعت از دین و خل
 در دولت است حضرت پادشاه چون تبارزه فتح ولایت هند نموده بود و هنوز امور سلطنت او استحکام نیافته بود و با اهل هند در مقام استقامت
 و مدارا سپرد و اجرم توقف گشته فرمودند که من از برای تعظیم دین و ملاحظه آنکه بزرگی از اولاد سید المرسلین است استقبال از می نمودم حال آنکه
 شما میگویند که استقبال و منافی دین است و مخالف آن این نیز مخدوم آخر پادشاه عالیجاه از غایت محبت که بر خاندان ولایت داشتند
 نوز دیده سلطنت حقیقی و مجازی جلال الدین محمد کبرخان را با میر خان که وکیل سلطنت بود با استقبال فرستادند و چنانچه لایق با خلایق و کرامت
 پادشاه بود عذر خواهی بسیار فرمودند نقل است که چون میر حاجی سیستانی که حاکم لاهور بود مخدوم الملک را بخت محوخت او با یکی از
 خارجیان آن زمان جس نمود در اشای جس کتابی بسنج عزیزانه عباسی موتانی ساکن سلطان پور نوشت و از او التماس نمود که در خلوت
 و عقبت صلوة جهت خلاصی او توجیح نماید و در حق او دعای خیر کند و شیخ مذکور مردی بود فاضل صالح پسندیده که در او اهل تحصیل
 حضرت رسالت را بجاوب دیده بود که دست مبارک بر روی عزیز او مالیده و رقم قبول بر صفت حال او کشیده رویا کند از شیخ مذکور که
 گفت چون تبار التماس مخدوم الملک توجه نمود دیدم که حضرت رسالت تبار جمعی از صحابه کرام در موضعی نشسته اند و سید را چون از دور بر زانوی
 مبارک خود نشاندند پس رقم و سلام کردم و رقم باری رسول الله ملاجه از قدح شام است و در این روز او را جبر کرده اند بفرماید او بر سید
 بجانب سید را جو اشارت نموده فرمودند که این فرزند من از دست او خون میگیرد و آخر شیخ عزیزانه مضمون واقعه را با کعبه بر مردود و علم
 نمود و او را توبه و استغفار امر فرمود مشهور است که چون سید را چون در مذمت خود شیوه تقیه مینورزیدند از آن بسیار از عیال و عیال گاری کشید
 روزی کسی از روی نصیحت باو گفت که چون در مذمت با بی شما تقیه جایز است چرا شما از تعرض عیال و عیال میبیزید و در پناه تقیه نمیکوید سید
 را جو گفت غیر هم که تقیه کردن من موجب فاجعی شدن فرزندان من شود و حتی این سخن است لطیف پسندیده که از زبان عقل صدیق
 شنیده و بحدیث من انبتلی علی سبیلین قلینحتر اکتسرها لنا مؤید گردیده است شیخ حسن بن استدین العابدین بن استد
 را جو المذکور چنان جناد سید را چون از خلفترین سلاله و غیر من جناد مخالفان نقصب جو را جو اله است و او را با صاحب ایضا چندین سال
 در سال است و این فقیر جهت تنبیه بر کثرت تامل او در تحقیق مذمت با بی اظهار روشدت تو غل او در تزییف مطلب اغیار بعضی از اسوله او را که از
 ذامی سند و سوی پوریدار انکلا فلاهور فرستاده با جو بان مذکور میازد سؤال اول آنکه بچه دلیل مذمت شیعه اشاعریه مذمت حضرت امام
 جعفر است جواب است که همچنانکه علمای شافعی مذمت شافعی ثابت میشود و نقل اصحاب حنفی عقاید میکنند که مذمت حنفی نیست که ایشان
 که ایشان میگویند همچنین نقل اصحاب جعفر و مجتهدان و علمای شیعه اشاعریه ثابت میشود که مذمتی دارند مذمت امام جعفر است و آنکه اهل سنت
 و جماعت مذمت امام جعفر را ندانند یا ندانند یا گویند که مذمت شیعه اشاعریه مذمت امام جعفر است ضروری نیست شیعه غیر سید جعفر
 حنفی مذمت امام جعفر را ندانند و ندانند ایشان خللی در مذمت شافعی نمیرساند و همچنین هر کس و ایضا اسلامه الدین تغایر از آنکه از انکار علمای
 اهل سنت و جماعت است در حاشیه مختصر اصول عصبی اختلافیکه در جوارح اجنات اولاد و عدم آن در میان صحابه واقع شده عرض
 بان نموده که مذمت شیعه مذمت امیر المؤمنین علی است زیرا که در مقام دلیل بر آنکه حضرت امیر جوارح است گفته که قول مجازد شیعه از نقل غلو
 و مذمت ایشان است و ایشان مذمت آنحضرت را بر میآوردند اینست حاصل کلام مولانا مذکور بر آنکه بعضی از اهل سنت و جماعت گویند که
 میندیم که مذمت شیعه اشاعریه مذمت حضرت امیر المؤمنین علی است محض کابره و عناد خواهد بود سؤال دوم آنکه علمای اهل سنت و جماعت

نیز عوی می کنند که مذہب ایزد مذہب امام جعفر است چرا که ابوحنیفه نیز شاگرد امام جعفر بود و پس این خلاف از کجاست جواب است
 که علمای اهل سنت جماعت این عوی می کنند و لهذا در بعضی از کتابهای خود نوشته اند که ابو الحسن شری در فلان سال مروج مذہب اهل
 سنت و جماعت بوده و حضرت امام علی بن موسی الرضا در فلان سال مروج مذہب شیعه ثانی عشریه بوده و ظاهر است که مذہب شیعه
 مذہب اهل سنت و جماعت است پس چگونه مذہب اهل سنت مذہب علی بن موسی الرضا و جدا و امام جعفر باشد و اگر چنین بودی
 که بگویند که در فلان سال علی بن موسی الرضا مروج مذہب اهل سنت جماعت بوده اقصیه اینکه مذہب اهل سنت و جماعت مذہب
 امام جعفر باشد سخنی است که از روی حمل بر زبان جابان اهل سنت جاری شده اما آنها که از حقیقت مذہب خبری دارند این را نمی گویند
 پوشیده نماند که کسی شاگرد شخصی باشد لازم نیاید که مذہب آن شخص داشته باشد یعنی که ابوحنیفه مذہب شاگرد مالک نیز بوده و مذہب
 علی حده دارد و همچنین احمد بن حنبل شاگرد شافعی بوده و مذہبش بکر دارد و ابو الحسن شری شاگرد ابوعلی جانی مغربی بوده و مذہبش بکر دارد و غیر
 این بسیار است و ایضا شاگردی ابوحنیفه نسبت بحضرت امام جعفر اینقدر بوده که از آنحضرت بعضی از احادیث شنیده و چون
 آنحضرت او را از مردودان میدانستند از او تقیته می نمودند و اظهار مذہب حق با او نمی نمودند و او را مکرر در باب عمل تقیاس تشبیح کرده و از انهم
 و او از آن بگریزیده و تقیاس ردی که آنحضرت در این باب با ابوحنیفه نموده اند در کتاب حیره میخوان که تصنیف یکی از علمای اهل سنت
 و جماعت مذکور است سلال ستم آنکه در مذہب شیعه مجتهد است یا نیست اگر است پس مذہب شیعه مجتهد است نه مذہب امام جعفر
 و مجتهد گاه بر صواب است و گاه بر خطا و مذہبی که احتمال خطا داشته باشد صواب نخواهد بود و جواب است که مجتهدان در مذہب شیعه اثنا عشریه
 بسیارند لیکن از این لازم نیاید که مذہب مذہب مجتهد باشد بلکه اصل مذہب منسوب بامام است و ایشان بقدر فهم و استعداد
 خود در آن مذہب اجتهاد میکنند همچنانکه اهل سنت نیز مذہب خود را بیک از شافعی و ابوحنیفه و مالک و احمد بن حنبل منسوب می سازند و ایشان را
 امام و مجتهد بالمذہب میگویند و مجتهدان در مذہب ایشان از زمانه مغربی و ابویوسف و محمد بن یحیی ثیبانی را مجتهد فی المذہب میگویند
 و نسبت مذہب بایشان میدهند و اگر چنین بودی بستی که هوای اهل سنت منحصر در چهار نبودی بلکه متجاوز از چهار نفر بودی
 و از اینجا ظاهر شد که لازم نیاید از آنکه مجتهدان شیعه در فهمیدن کلام امام خود کماهی خطائی کنند آنکه اصل مذہب امامشان احتمال خطا داشته
 باشد و حال آنکه در علم کلام بر آن بر عصمت ایشان ثابت شده و ظاهر است که در مذہب محصور و افعال اقوال و حفظ نجیاست خطا
 مذہب چهار امام اهل سنت که هر یک از آن چهار امام را با دیگری مخالفت تمام و در ابطال مذہب او سبب است و همچنین جمعی کس را از اصحاب
 ایشان که در آن چهار مذہب اجتهادات کرده اند و با ائمه خود نیز مخالفت نموده اند و طریق ابطال فتاوی ایشان را پیموده اند تا آنکه الحال در میان
 از سیل قبول اصحابشان غوی میدهند و قوای امام مذہب را بقاری نمینند و مع ذلک خطای مجتهدان شیعه که همیشه علم را از شکوه نبوت و آلاء
 اخذ کرده اند و جماعات ایشان بحضور امام نظام یافته و بنا بر بر منصوص معینده علم و یقین و آثار متقوله از فتاوی صادقین نهاده اند و در
 خطائی اهل سنت و مجتهدان ایشان است که مبنای احکام و اقوال بر مجرد اجتماع و اجماع جمعی از جمالی اعمال قیاس و استحسان ظن و تخمین است
 اناخبار موصوفه زمانه امثال ایشان نهاده اند و لذا در جوابی که مجتهدان شیعه در فهمیدن کلام پیغمبر و امام باجم مخالفت کنند چنانکه یکی گوید
 سلام در گزار مستح است و دیگری گوید که واجبست یقین پیدا کنیم که مذہب امام جعفر از ایند و سیر و منیت و سخن حکم با ظاهر و نه
 یقینا التشریح خلاف آنکه دیگری که سلام نه واجبست و مستحب این معنی را اصلا از سخن امام فهم نتوان کرد بلکه کلام امام صریح در خلاف آن
 باشد که این هنگام یقین پیدا کنیم خطاست و اکثر مخالفتها که ابوحنیفه و شافعی و امثال ایشان با علمای شیعه نموده اند از این سبب است که بنا
 آن بر قیاس و استحسان مانند آن است و کلام ائمه و احادیث ایشان برخلاف آن لالت صریح دارد و از سخنان ایشان آنچه ایشان
 مذہب ساخته اند معلوم نمیشود پس یقین خطا باشد موال چهارم آنکه شیعه بجه دلیل میگویند که مذہب حق است و مذہب دیگران باطل است
 جواب دلیل آنست که بعلا آنکه مقرر شد که مذہب شیعه مذہب اهل بیت و حرمت پیغمبر است و در کتب شیعه دلیل عقلی نقلی یا
 شده که ائمه اهل بیت ظاهر و محصور اند از خطا پس ثابت میشود که مذہب ایشان حق است زیرا که مذہب محصور است و محصور بر
 و این نیز ظاهر است که حضرت پیغمبر بموجب حدیث اقی ترککم انکم اهل النار و انکم اهل النار و انکم اهل النار و انکم اهل النار
 امت خود را بتابعیت گناخته و حرمت خود که معافی آن عالمند عصمت نموده و هیچ دلیل عقلی نقلی نیست که ما را بتبعیت ابوحنیفه یا مالک
 یا شافعی یا حنبل جایز باشد پس باید گفت که معتبر پیغمبر بوده اند از ائمه و در باره و فرقه حقه ناجیه ایشان باشد و حدیث مکرر در کتاب

و در کتاب

و در کتاب

و از اشارت قاضی که در آن بر صحت عقیده او وارد اینجندیت در کتاب کشف الغم مذکور است تا من بنا به این ایضا عن کل منضک خیفه
لا تکشفن معظار فرقا کشف خیفه قلب مستور و بدکا الطبل من تحت القطبینه ان الجواب الحاضر
اخیفه خیفه لولا اعتذار رعبه الفی باسها الخلیفه و سبوا عذاء بهامانا انما انما انضه لشره
من انوار الی محلی جلا ظریفه تفیکم عاروا مالک ابو خیفه و از تبکم ان الحسن اصیب و التقیفه و لای حال الحدیث
التشرفه و لاجت شخبکم غرضی عمرها المنبته او لبت بمحذات بغضها السیفه در سال سیصد و هفت و فات یافت
ابو القاسم علی بن محمد بن ابی القاسم السنوخی از فضلالی ضحای شیرین زبان و صاحب آستان سید مرصی علم الهدی بود این خلکان گفته که او از
مکمل بود نامی متوخ بوده و در علم و فهم ضرب استن از قرآن میر بود و در علم کلام و حکمت حضور ما فن نجوم جارت تمام داشت شعابی بر حق او گفته
که از ایمان اهل علم و ادب و افراد ارباب کرم و حسن شیم بود مشرب نجات عالی و شیوه اطلاق او در حالی شده بود و زبان جالش با سبکات
ترحم نمید شعر این اردت قاتله سبختنا سیک وان اجبت قاتله تفاحه فانک واقحت قاتله بدد عذرا هبل
اشرت قاتله بخت شادک شعر میان نه روزندی حالتی دارم نمیدانم که چرخ از خاک کسب با پیمان میازد چندین سال قضا
بصره و اهورا از جانب خلفای بغداد با و مقوقس بود و چون او را مغزول ساختند بخدمت سلطان سیف الدوله بن حمدان که از اعظم سلاطین
امایه بودند و در نظام مام خود او استوار نمود و سیف الدوله او را تعظیم و تکریم بسیار فرمود و کتابی در سفارش او نگاشته نوشت و خطبه
بموجب التماس سیف الدوله با منضب قنای بصره و اهورا را با و توفیق نمود و در مرتبه و وظیفه او افزود و وزیر صلی و دیگر روز امی شیعه عرب
بصحت او مایل بودند و در رعایت و حمایت او نهایت مبالغه و تعصب کار میبردند و او را رایجانه علمای شمرند و او را سخنان بظهور شمار و لای
ولادت او در روز یکشنبه بیست و ششم ذی الحجه از سال دویست و هفتاد و هشت بود از آنجا بعد از آنکه تحصیل قعه و حدیث و غیر آن نمود و در سال
چهارصد و دو و فات یافت القاسمی ابو علی حسن بن القاسم علی بن محمد بن ابی القاسم السنوخی فرزند فاضل از محمد قاضی ابو القاسم است که
قبل از این احوال او مذکور شد این خلکان گفته که شعابی پدر سپرد او را یکجا ذکر نموده اما پدر مقدم کرده و بعد از آن که نامش بر برده گفته
هو هلا ذلک القصر و غضن هابتک التجره الشاهد للعتل لمجدابه و فضله و التبع المشهد لا صله
التعنه و حیا و القابم مقامه بعد پذیرا که آنچنان خلف است مادر را که آنچنان سپاست آفتاب سبستین قیامت ما سب
بر آستان در است و بعد از آن جماع بغدادی در مدح او گفته شعر اذ ذکر العشاء و هم شیخ متجربا الشباب علی
الشيوخ و من کذبضلم اصعدا بخت سبید القاضی السنوخی و از مصنفات او کتاب فرج بعد شدت است و او را دیو
شعریت بزرگتر از دیوان پدر و دیگر مصنفات وارد و از ابو بکر صولی و دیگران استعاره فرموده و آخر در بغداد اقامت نموده تا وفات
در بر سن حدیث اشغال فرمود و جماع حدیث او صحیح و جارت او در علوم ادبیه و کما را و صحیح از شعری صحیح بود و او اهل حال از جانب بعضی
اروزا و جمال نقبای مصر و اهل شغال است و بعد از آن خلیفه بغداد مطیع نه صفای عسکر کرم و کوه کیلویه را با و مقوقس داشت و آخر او را قتل
منصب و حکومت ساحتند این کثیر آورده که در وقتی که طالع خلیفه و حرکت عهد الدوله را خواستگار نمود و خطبه عقد را قاضی مذکور خواند و در
او در یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الاول از سال سیصد و هفت و هفت بود بصره وفات او در روز دوشنبه بیست و یکم از سال سیصد و هشتاد
و سه در بصره بود القاسمی ابو القاسم علی بن حسن بن علی بن محمد بن ابی القاسم السنوخی سپهر قاضی ماضی است این کثیر شامی گفته که او را حیا
فضلالی روزگار بود و ولد بیصره سنه خمس و سببین و ثلثا ثانیة و سبب الحدیث سنه سببین و قبلک شهادته
عند الحکام فی حدیثه و تولی القضاة بالمدائن و غیرها و کان صدقا متحاطا الا الله یمیل الی
الاختزال و الرخص این خلکان گوید که از آثار او عقد جاری شده که با ابو علی مغزی شیوه مصاحبت میوزیده و شعر بسیار یاد داشت
و ایشان خانواده بزرگند و یکی او با و فضلا و طرفا بوده اند و خطیب او را در تاریخ بغداد ذکر نموده و گفته که او تحصیل علم حدیث نموده بود و در
جوانی جمیع حکام او را عادل و مقبول الشهاده میدانستند و تا آخر مقبول و در حدیث صدوق بود و بعضی وقت قنای مداین در مصنفات آن
با و مقوقس بود و بعضی اعیان هم از اربابان و آن نواحی با و متعلق بود و در دانش در مصنف شعبان بن احمد و سببین و ثلثا در بصره و در فاش
در یکشنبه اولی محرم سنه سبع و اربعین و اربعین بود القاسمی ابو تراب بن رویه قرظی از نوادشید قرظی و فضلالی سعادت قرظی بود
عبد جلیل قرظی رازی در کتاب نقص آورده که روزی ناصبی مجری قاضی بگفت که ما شما را کافر میدانیم قاضی در جواب گفت که ترا و ما با و عقده

۲۳۲

۲۳۲

مَا اِلَّا كَارِمٌ مَا اَقْتَمُوا بِذَلِكَ لَا وَلَيْدُنْ حَاضِرٌ وَهُمْ قَالَا اَمِنَا كَرَاؤِضٍ سَوِيٍّ هَلْكَ بِي وَوَلِيٍّ لَكَيْتَنِي مِنْ شَيْعَةِ مَوْلَايَ عَلِيٍّ لَا اِلَّا اِيَّيْكَ تَبَعْتَنِي وَالْغُرَبَاءُ	حَتَّى الْمَلُوكُ عَلَيْهِ وَالْمَلَأْنَا وَابْنُ دُوَيْبَاعِي كَمَا نَشْرَبُ شَيْعَةً لَا اَتَّبِعُ الْبَاطِلَ وَالْحَوَجُّ لِي اِبْنُ سَارٍ مَا عَيْتَهُ اخْتَارَ عَلِيٌّ الشَّيْعَةَ التَّصْبِعُهَا	فَلْيَبْغُ بِالْخَيْرِ وَذَارَ الْمَقَامُ لَهُ وَابْنُ دُوَيْبَاعِي كَمَا نَشْرَبُ شَيْعَةً فِي الشَّيْعَةِ تَوَالِيٍّ اِبْنُ حَرْبٍ بَطْلَانٍ قَالُوا طَرِحَ الصَّفْرَ لِاجْلِ الْحَرْبِ اِلَّا اَوْرَثْنَا النَّبِيَّ الْعَرَبِيَّ
--	--	--

خطیب ابوبکر محمد بن اسمعیل بن ابی حمزه از طایفه ابرم خدام بوده اما در محبت خاندان کریم تمام بود و اگر با وزیر
بین که بیست و هجده سال بود و در خطیب شیرین کلام که نام شهریار یان شمار بود این خطیبان گفته این بنام صاحب خطب مشهوره در
او بیست و هجده سال بود و در خطبهای خود که اجماع برین نظیری آنها واقع است کوی سعادت از فارسان مضار مضاحت برده و اصل او از فارسانی
بود و در خطب نشود نایافت و در ایام سلطان سیف الدوله بن حمدان خطیب حلب و طیب بعلب فارسان مجاهده طلب بود و نهایت
و صلاح آریته بود و در یکی از رویای صالحه حضرت رسالت آنجا بود که آب درین بارگ در درین اواندخت و او در منصب خطابت سرافراز
ولادت او در سال سیصد و سی و پنج بود و در سال سیصد و هفتاد و چهار وفات یافت خطیب ابوالفضل محسن بن سلام بن محمد
اصفهانکی در کتاب اسباب معانی مذکور است که مصنفی کبریا جمله و سکون جواد و مملو قمع کاف و در آخر این نسبت است بجهنم گنا که در
از دیار بکر و از شاه میر نسبتان آن ابوالفضل مذکور است که خطیب میافارین یکی از افضل دنیا و در قرن چهارم بارع جواد الطبع رفیق القول است
و نظم و شعر و خطب او در آفاق مشهور است او عمر در زیارت و در شیخ عالی بود چنانکه از شعر او معلوم میشود و گفته که در سال سیصد و پنجاه و پنج
هجرت او رسیدم و اجازه جمع مسرعات خود را بجز خود هرگز نداشت و از جمله روایا که جهت من از او روایت کردند عبد الرحمن عسکری بن سنان
نضیبی بود در بغداد و ابوالحسن علی بن سعید لاسعد در رده و ابوالخیر سلیمان بن مقیر ضریر بود در قلعه جبر و خضر بن شروان ضریر اویس در بلخ و
بن فضائل مسجی در نیشابور و ابوسلطه غیر ایشان نیز روایت دارم ولادت او در صد و دو سال هجرت و شصت بود و وفات او در میافارین در
پانصد و پنجاه و یک و در تاریخ ابن کثیر شامی بطور است که محسن بن سلام مذکور امام زمان خود بود و بسیار از علوم خدا و ادب و نظم و شعر و سخن
شیخ فلوطی است و این جوزی بعضی از اشعار او را در تاریخ خود ذکر نموده و از آن جمله اینجست است که در بعضی از قصاید خود بعد از غزلی
مدح اهل بیت را که نگاه ساخته و گفته شعر و سابل عرخت اهل اقره علا نابه ام اجندا هیهات تمزنی بلجی و دینی
هو اهدک و الرشید حنڈة و الحنان بعدة ثم علی و ابنة محمد و جنة الصیاق و ابن جعفر موسی و
بنالوه علی التمد اعنی الرضا ثم ابنه محمد ثم علی ابنه التمد و الحسن التالی و عیلولو نلوه ثم حذیر الحیر
المغنی فایهمن ائمتی و سادتی و لن یجامعش و قبل ائمة اکرهید اسما ثم مشرودة
بطرد هم حج الله علی عباده و هم البید منج و مقصد قوتهم لکه فضل و مجد باؤخ بغیرة المشرک و
الموحد قوتهم لکم فی کل ارضین شهید لا بل لهم فی کل قلب شهید قوتهم فی العشرک لکم و المردک
و التمد قوتهم مکه و الابطح و الخیف و الجمع و البقیع العرقد
علم بن الحسین الواعظ القزوی ابن کثیر شامی گفته که او اعظم خوش تقریر صاحب تصرف و تاثیر بود و در مجلس او جمع کثیر و مجسم
از امیر وزیر و صغیر و کثیر حاضر میشد و قبول بسیار از عادت روزگار او حاصل شده بود و خاتون و بنده مستغربه جاسی حبت او باطلی در بانج
بنامها و اوقاف بسیار بر او وقف کرد و او را جاه عرض نسیم رسید و این جوزی بسیار در کتب خود از مقالات و عطا و فصل نموده
و گفته که روزی از او شنیدم که میگفت خرمه خرم خرمین ابدال افعال منی یکدسته خرم و خوف الهی است از خواربای اعمال و چنین گفته که او
شبی بود و بنا بر آن جمعی در منج او از وعظ سعی نمودند و باز درون یافت سلطان سعید و تقیتم او کسید و مجلس وعظ او حاضر میشد و چون سلطان
سعید وفات یافت محافل آن در مقام امانت قرار او شدند و او در همان ایام مجاری شد و در محرم پانصد و چهل و هشت وفات یافت و در
که ناوای بود و فون کرید الموشک الفاضل حسین بن الواعظ الهاشمی السمرقانی مجموعه علوم دینی و سخینه معارف صغیری
از علوم غریبه مانند جبر و کیمیا آگاه و در فن نجوم صاحب نگاه بود و نفسی تاثیر و عارفی در پند و روش در بلاغت فصیح عهد کسب
همه و سببان زمان حسان بود و در تاریخ حین سیر مشهور است که مولانا کمال الدین بن واعظ در علم نجوم و شایعش زمان خود بود و در سایر علوم

۱۲

۱۳

لیث بهرساند و می دانست که از اقسام مال خیر بر او نظر لیث موقفی نیست. پس خیر آنقدر خوشحال نشود که بطریق است بنابر این استقام
در تصنیف کتاب عین تمام آن نمود و بعد از تمام آنرا بخط خوب و قصبه برب تیزین داده و لیث فرستاد و لیث از آن کتاب بسیار خوش
شد و وقتی عظیم در خاطر او یافت و صد هزار در هم بجا نرود آن جهت خلیل فرستاد و زبان بعد از خوابی تقصیر کشاد بعد از آن لیث روز و شب
اوقات فراغ صرف مطالعه کتاب میکرد و طول و فسرده میشد و هر جا که مطالعه و تفسیر میشد آنرا نشانی میکرد و چون از خدمت برآمد
می نمود آنجا مطالعه میفرمود تا آنکه نصف کتاب را تمیز خط کرده و اتفاقاً در آن کتابی که تفسیر غایت حسن و جمال خیر بود و در خانه یکی از دوستان خود
در استرین متیا ساخته پنهان از خاتون خانچه خدمت او میرسید و چون خاتون در خدمت لیث بود و مع هذا صاحب حال مال بود و پیش از آن
با هم دوستی محض و زشتی آنش رشک و عنایت از کانون سینه اش شکسته و سوگند میاد که در زمانی عظیم لیث رساند و چون با خود تامل کرد
لیث را بر او ای یا بل غیث و دیده بود که با آن کتاب شغف و رغبت دارد و تا آنکه جمع ملاحظی لذات را از خود دور ساخته و شب روز خورا
بر بالای آن کتاب گذاشته لاجرم کتاب عین بحال رسانیده بسوت و چون لیث از خانه آن برکت مرحبت نمودنی بحال کی تعداد آن
فراوان کرد که کتاب را بسیار و چون ظاهر شد که کتاب پدید نیست نزدیک بود که از غصه هلاک شود و بنابر کمال آنکه خادمان آنرا ندیده اند همه
جمع نمودند و بد فرمود آن اشیا یکی از ایشان گفت که خاتون خانه آنرا گرفته نگاه لیث نزد او رفت تا او را راضی کرده کتاب را بگیرد و با گفت
که کتاب بر این چهار من جا بود و بهر چه میم و او را بر خود حرام کرده پس هم خاتون دست او را گرفته و او را بخانه برد که کتاب را در آن خانه سوخته بود
چون نظر بر خاکستر افتاد و یقین دانست که آن کتاب سوخته و او را حالی بهم رسید که گویا سپهر مرده بود بلکه در آن زمان بعضی را که از خط و دست نوشت
و چون خلیل مقارن آن وفات یافته بود و منتهی منتهی در همان کتبی بود بعضی دیگر ضایع با مذاکاه علمای زمانه جمع کرد و نصف دیگر بر بنو الیاض
باقی تالیف نماید ایشان آبناب سعی بسیار نمودند اما مانند آن تالیفی نوشته چنانچه هر که نظر بر مرده نصفی از تفاوت بسیار
در احکام و اتقان ادک میکند و از فتحی شرح خلیل ایند و بیت است شعر لیکت نعلم ما تقول عندی لو کنت نعلم
ما تقول عندک لکن حملت مثالی عندی و علمت انک جاهل عندک و روایت است که سلیمان بن فضله
بن زید بن المطلب تخمه مخر و فرستاد و خلیل آنرا ذکر و در آن بابین شعر گفت شع و حمله نکت الشيطان ان ذکرک
منها العجب جلوت من سلیمان لا یجوز لجزیر ال عزیذی قال لکوکب الخس لیس فی الارض احیانا
و در تاریخ باقی مطر است که کان الخلیل جلا صا لجا عا فلاحیما و قورا و کان متعلیلا من الدنیا و علی
العیش الخشن و در کتاب خلاصه مذکور است که الخلیل بن اجدکان افضل الناس فی الادب و قوله
جنته فی اختر ع علم العریض فضله اشهر ان ذکر و کان کا و از ما ترشح خلیل است که از او پرسیدند که ما بال الناس
که یقبلوا متابعه علی بن ابی طالب تابعوا ابا بکر و فضیله علی اظهروه بعلمه الناس و بشا من خلیل در جواب گفت
که یرون نورهم و علی طهوره ظهورهم و الناس امیل با یطایم و ایضا از او پرسیدند که ما الدلیل علی
ان علیا علیکم ایام الکل فی الکل و در کتاب کشف الغم از یونس بن عقیل نقل نموده که قال قلت للخلیل
ابن اجدکان ان اشکاک عن مسأله فکنما علی فقال قولک یدل علی ان الجواب غلط من السوال
فتکلمت انت ایضا قلت نعم ایام جویک قال سل فلک ما بال اصحاب النبی ما کانهم کلهم بنوا من اجد
و علی بن ابی طالب من بنیهم کانه ابن عمه فقال ان علیا و فقههم ایما و فقههم علیا و فقههم علیا و فقههم
نهذا و طالبهم جهاد و الناس الی اشکالیم و اشباههم امیل منهم الی من بان منهم و فقههم و معنی بدعت است
و بنو العتبات اولاد و برادر کونید که از زمان متعدد هم رسیده باشند و ولادت خلیل در سال صد از هجرت بود و وفات او در بصره در سال
یکصد و هفتاد و پنج بود و یکصد و شصت نیز گفته اند ابو الفتح عثمان بن حنی الموصلی النخوی در تاریخ ابن خلکان و غیر آن مذکور است
که ابن حنی نام بود در علم عربیت و از جمله شاگردان ابو علی فارسی بود و پدر او حنی غلامی بود از سلیمان بن عبد بن حمد زوی موصلی و ابو
اساره بان نموده گفته فاین اصبح بلا نسب فعلی فی الوردی فصح علی اثنی و اول الی فروم مطا و نجب قاصد
اذا نطقوا ازم الدهر و انجلب اولاد دعا النبی علیهم کفی شرفا و عالیه آورده اند که در سادوی حال که هنوز سیرت کمال زینت
بر سر او داده بعضی از طایفه اهل موصل خال نمود اتفاقاً در بین استاد او ابو علی از حوالی طبل در سر او یکدشت چون او را دید گفت در تمام

در تاریخ باقی مطر است که کان الخلیل جلا صا لجا عا فلاحیما و قورا و کان متعلیلا من الدنیا و علی
العیش الخشن و در کتاب خلاصه مذکور است که الخلیل بن اجدکان افضل الناس فی الادب و قوله
جنته فی اختر ع علم العریض فضله اشهر ان ذکر و کان کا و از ما ترشح خلیل است که از او پرسیدند که ما بال الناس
که یقبلوا متابعه علی بن ابی طالب تابعوا ابا بکر و فضیله علی اظهروه بعلمه الناس و بشا من خلیل در جواب گفت
که یرون نورهم و علی طهوره ظهورهم و الناس امیل با یطایم و ایضا از او پرسیدند که ما الدلیل علی
ان علیا علیکم ایام الکل فی الکل و در کتاب کشف الغم از یونس بن عقیل نقل نموده که قال قلت للخلیل
ابن اجدکان ان اشکاک عن مسأله فکنما علی فقال قولک یدل علی ان الجواب غلط من السوال
فتکلمت انت ایضا قلت نعم ایام جویک قال سل فلک ما بال اصحاب النبی ما کانهم کلهم بنوا من اجد
و علی بن ابی طالب من بنیهم کانه ابن عمه فقال ان علیا و فقههم ایما و فقههم علیا و فقههم علیا و فقههم
نهذا و طالبهم جهاد و الناس الی اشکالیم و اشباههم امیل منهم الی من بان منهم و فقههم و معنی بدعت است
و بنو العتبات اولاد و برادر کونید که از زمان متعدد هم رسیده باشند و ولادت خلیل در سال صد از هجرت بود و وفات او در بصره در سال
یکصد و هفتاد و پنج بود و یکصد و شصت نیز گفته اند ابو الفتح عثمان بن حنی الموصلی النخوی در تاریخ ابن خلکان و غیر آن مذکور است
که ابن حنی نام بود در علم عربیت و از جمله شاگردان ابو علی فارسی بود و پدر او حنی غلامی بود از سلیمان بن عبد بن حمد زوی موصلی و ابو
اساره بان نموده گفته فاین اصبح بلا نسب فعلی فی الوردی فصح علی اثنی و اول الی فروم مطا و نجب قاصد
اذا نطقوا ازم الدهر و انجلب اولاد دعا النبی علیهم کفی شرفا و عالیه آورده اند که در سادوی حال که هنوز سیرت کمال زینت
بر سر او داده بعضی از طایفه اهل موصل خال نمود اتفاقاً در بین استاد او ابو علی از حوالی طبل در سر او یکدشت چون او را دید گفت در تمام

غورکی تو میرشد این حتی متنبه شد ترک درس فاعده نموده و مدتی دیگر اوجلی را اعلازم شده از او استفاده نمود تا ما هر کردید و از سایر
تصانیف او کتاب حضایر و کتاب ترجمه است در نحو و شرح دیوان متنی و او دیوان پیش متنی خوانده بود و متنی او را دوست داشت
و قال في ربه القصور ولكن لا حيز الا حيز الادب في فتح المعصلات و شرح المشكلات عالمة متنازع علم الاعراب
و كان يحضر عند المبتغى و يثاظره في شئ من النجوم من غير ان يقر عليه شيئا من شعره و اكبارة النفس
و المبتغى يقول منه هذا رجل لا يعرف قدره كثير من الناس في كتابات ابو علي الفارسي صدر ابن حنبل
مكانه بغداد و اخذ عنه الثاني ابو عبد الله و ابو الحسن الشيخ ولادت بن حنبل از سال سصد و سی بود در موصل و وفات او در
معدنیت و هشتم شهر از سال سصد و نود و دو بود بغداد ابو یوسف یعقوب بن اسحق المعروف بابن سبکیت النخعی و تابع
ابن خنکان و غیره مسطور است که اصل او از ذورق جوستان است او با پدر خود مدتی تعلیم بیان اهل بغداد اشتغال داشت و ایت کرده
که پدر او وقتی که حج رفت از حدیثی سوال نموده بود که پس از آنکه نحو شود لاجرم او را تعلیم نمود و دعای او استجاب گشته یعقوب بن
و ادب مرغوب پر شد و یعقوب مدتی تعلیم اولاد اکابر اشتغال نمود و از ایشان چندان بعضی حاصل نمود تا آنکه محمد بن عبدالله بن طلحه
که فایده بسیار از طریق نجاشی بود او را تعلیم داد و خود تکلیف نمود و وظیفه یکس که او را با فضل دینار مترکز کردانید و آخر هزار دینار رسانید
بعد از آن چون صیت فضایل یعقوب شایع شد بعد از صحبت متوکل عباسی که ناصبی و معاصر جدوت اهل بیت بود که قمار کردید و در کتب
و مصاحبت او اشتغال داشت و مشمول عواطف او بود تا آنکه در مجلسی شاه هزار دریم یعقوب که هم نمود اتفاقا روزی سران و معتز و بنویس
حاضر شدند پس متوکل از پرسید که یا یعقوب ایما احتیاجت ایما این ایم احسن و احسن یعقوب بر غیرت نبی بگفت
گفت والله ان فتیخا دم غیر المؤمنین اجتناب منک من ان یکلمک من متوکل فرمود که زبان او را از قیام بیرون آورده برینند او را
با یعقوب شمشیر کردند و بعضی گفته اند که متوکل علامان ترک خود را گفت تا که با بر شکم او زدند و چون او را بر شمشیر بخانه بر زدند و در کوفت
و متوکل ده هزار دریم به او سپرد و یوسف فرستاده با و پیغام نمود که این جوینهای بر دست و از او بجای سر قلب مغول است که میگفت این
در جمع علوم مهارت تمام داشت و هم تعلیم گفته که اصحاب با اجماع است بدانکه بعد از ابن عربی کسی برتر از یعقوب در علم لغت سید نشد و از
جمله مشایخ مصنفات او کتاب اصلاح الخطی است که بعضی از علمای در تعریف او گفته اند که مانند آن کتاب کبالی و لغت که بر سریند او گفته
و او را دیگر مصنفات است که در تاریخ ابن خنکان تقیض هفیه وفات او در ششم ماه ربیع الثانی و است و چهل و چهار بود ابو مسلم
بن اسلم الترمذی النخعی الکوفی سپهر محمد بن اسحق بن اساره روسی است که در اول این مجلس شطری از احوال او مذکور شده و در کتاب خط
الاقوال مسطور است که معاذ از ثقات راویان حضرت امام جعفر صادق بود و شیخ ابو عمر و کثیری بنا خود از حسین معین مذکور از پدر او و ثقا
روایت نموده که گفت روزی حضرت بن گفت ای معاذ شنیده ام که در مسجد جامع می نشینی مردم را فتوی میدی گفت می نشینی و میگویم
که پیش از آنکه از خدمت شما بر خیزم عرضه دارم که شرط آن هر بار این بود که بیایم که اگر کسی از مجلس من سوال نماید میدانم که مخالف شماست
موافق بنده ایشان میگویم و اگر حال او را معلوم نباشد میگویم که فلان چنین گفته و فلان چنین گفته و قول شما در میان اقوال دیگران مذکور
میا زهم پس آنحضرت این شیوه را از من پسندیدند و فرمودند که من نیز چنین میگویم شیخ جلال سیوطی در کتاب طبقات النخاع گفته که معاذ
بن مسلم شیخی و از راویان امام جعفر صادق و از احیان گفته بود و اقول کسی که علم صرف را وضع کرد معاذ بن مسلم گوی بود و آنکه شیخ کاظمی گفته
که واضع آن معاذ بن حبل بود خطاست و در آنکه او را بر میخواست آنست که با ما بروی میروست این فلکان گفته که کسائی از جمله شاگردان
او بود و روایت حدیث نیز از او است و از او روایت میکرود و تصانیف خود از او حکایت بسیار نقل نموده و معاذ را در نحو تصانیف
بسیار است اما چیزی از او مشهور نشد و او شیعی نبی بود و شری نند شعر خاه داشت و در عصر خود هم در از مشهور بود تا آنکه اولاد او مردند و او
بود و دندانهای خود را بطلا استوار نمود و بعضی از شعرا در باب ذکر او گفته اند شعرا بن معاذ بن مسلم رجل لیس لم یبقا غیره
ام قد شابت اش الزمان و اکهل الدهر و اتوا بغير جلد قل ليعاذا امر ركب قد ضمه من طول عمره
الابد يا بكر جواكر تعبير و كره لثوبه بل الجوه بالبد قد اصعبت ان ارامك حرب و انت فيها كاتك الوند
نك ان غزبانها اذا نعت كبت تكون الصداق و الرمد مصححا كاطلمك ترفل في بزدلك مثل السيف
صاحب نوعا و كان ذوالقرنین شخا و اولدك فاوصل دعنا فان غابك الموت وان سدا

ع

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the name 'Abul Hasan Ali Nadwi' and other illegible text.

الموت وان شذذ ذلك الجليله وماذا كور بنا برواقت با كيت بن زيد شاعر مشهور صاحب يار بود در وقتي كه كيت خبر رسيد كه طبع
شاعر نرود جدا ته قسري موي كه امير عراقين بود بواسطه زقه در كهيده كه من دندراننده سي هزار درم صلحه باور سيبه و لاجرم كيت بخت
شدت از زدي خام طمسي خواست كه او پيش خاله زقه قصيده بگذازد معا و اورا نصيحت نمود و گفت كه نزد خاله مرو كه ترا بطرايح نسبتي منيت
زيرا كه او پسر عم خاله است و تو از طرايفه مضري و خاله مني و نوشيشي و او ناصبي اموي و تو عراقی و او شامی و كيت نصيحت او را نشنيد و آخر كار
در صحبت خاله بخت مغلطه كرديد و كيت بازن خاله كه كي از خفايف بني اميه بود است آمد با من و چادر او را بسته بر خود پوشيد و از خاله
كه در آن مجوس بود فرار نمود و شمس در آن زمان كه بود بيم جان شگفت مدار بزر چادر او را بپايه گرفت و بزم كويد شخصي از زمان ملاوت معاويه
گفت و لاوت من در زمان يزيد بن عبد الملك بود و در سال كهيده و هشتماد هجرت كه سال كيت برانكه بود وفات يافت اسين
بن احمد الهادي المعروف بابن خالويه القوي شيخ نجاشي گفته كه او از جمله فضلاء بني اميه و دانشمندان علم عربيت بود و بواسطه موافقت بندي
و اعتقاد و شرح صدر و استعداده و هميشه صدر نشين مجالس ان حدان مي بود و از جمله تصانيف او كتاب الامت حضرت امير المؤمنين است
و كتاب تحسن القراءه و اشواذ و كتاب دلغت و كتاب شتقاق الشهور و الايام و در تاريخ با فني سلطنت كه بن خالويه ميخدا و آمد و از عيان
علمي انجا مانند بن ابناي ابن عمرو بن ابراهيم دريد و سيرا استفاده نموده آنجا نشاء رفت و در حلقه اقامت نموده و در فزون فضل و ادب
شهرت تمام يافت و فضلاي آفاق بخدمت او شتافتند و هر يك بصدقه استعداده و از او بهره ميگرفتند و آل حدان در قهقهه و كرم مسعودي و
او در سن ميخاوند و قبا بن ابي فضل از او ميخونند و او است كتابي كه او را كتاب ليس نام نهاده و بناي كلام در آن برتنت كه ليس كلام
العرب كه او را است كتابي لطيف كه او را آن نام کرده و او در اول آن تفصيل معاني آن نموده و بعد از آن كرامه اشني عشره زانل پسر عمه السلام
و تاريخ مواليد و وفات ابواقبات هشان فرموده و از جمله مصنفات او است كتاب شتقاق و كتاب الحلقه و نحو و كتاب القراءات و كتاب
اعراب القرآن و كتاب المقصور و الحمد و كتاب المنه و الهش و كتاب الاكفانه و كتاب شرح مقصوره ابن دريد و كتاب الاسد بغيره
و ابن خالويه اشعر نكوت و ثعالبی جمله اشعار او ايند و بيت را در كتاب قيمه له نقل نموده اذ انك تكتن صلا المجالس سيدنا
فلا خير فبين صدرة المجالس و كنه قابل فالوا و انبتك و اجلا فطنت لاهم من اجل انك فارس
وفات او در سال بيصد و هفتاد بود محمد بن الحسن بن دريد از زدي القوي البصري بن حنكاه گفته كه ابن دريد امام عصر خود بود و لغت
و ادب و شعر و سعوي در كتاب مروج الذهب گفته كه ابن دريد در زمان خود از جمع شعراي بغداد فائق بود و لغت نظير خليل بن احمد بود و بسيار
از لغت جمع نموده كه در كتب متقدمين يافت نميشود و شعرايش از آنست كه احصاي آن توان نمود و از تصانيف مشهوره آن كتاب جبره است
در لغت و آن كتاب معتبر لغت است و از جمله تصانيف او است كتاب شتقاق و كتاب السرح و الهام و كتاب النحل و كتاب النحل الصنوبر و كتاب
المقبر و كتاب الملاح و كتاب روار الهرب و كتاب اللغات و كتاب السراج و كتاب غريب القرآن و كتاب المعجم و كتاب الوشاح و بعضي از علماء
گفته اند كه ابن دريد علم شراست و شاعر علم است و لاوت او در بصره بود در سال دويست و بيست و سه و در آنجا تفصيل علوم نمود و نشاء و نمايت
بعد از آن با اتفاق عم خود حيسل بن ابانجا بمان آن مده و ده سال در آنجا اقامت نمود پس بصره رفت و اندك زماني در آنجا بود و از آنجا بواجي فارس
نزد سپهرن ميخال كه از اعمال آنجا يار بود رفت و كتاب جبره را جته هشان تاليف نموده هشان او را در اعمال خود صنادخل ساخته و او را علم
در صحبت هشان جبره سايند اما بغايت باذل و كرم بود و از جمله صلوات كه با او دادند آنست كه ده هزار درم رساله كهيده با او دادند و بقره
غل پس از ميخال در فتن هشان بجزاسان ابن دريد زفار بسن سعد او آمد و كي از اعيان آنجا او را قهقهه نموده و جوار خود منقري مقرر ساخت و در آن
اشا خبر وصول و بنده آمد و بلوغ او با علامه تبه فضل و استعداد و بقره خليفه رسيد لاجرم او را نوازش فرموده براه پنجاه دينار بر رسم و خطبه
او مقرر نمود و او نوظيفه تامين وفات ابن دريد مستمر و جاري بود و قوت حافظه او برتبه بود كه ديوان شعري كه بيكار بر او ميخاوند زياد ميگرفت
و لهند در روايت حديث نيز دستگاه دهشت و كاهي شرب خمر اقام نموده و در نويساكي مغلطه شد و در اندك روزي علاج آن
بترايق نموده صحت تمام يافت و بديرس و بخت و تصنيف شتغال نموده چون يكسال از آن كه نشاء بسبب تناول غذائي نامناسب مرض فالج نمود
نموده از كمر بند تا قدم حركت نماند و دستمالي و اندك حركي همكرد و چون كسير از دور ميديد كه پيش او ميآيد از آمدن او متاله شده فریاد
ميگرد و با اينحال ثابت است از سن كامل عقل بود و هر يار از او ميپرسيدند بوجه صواب جواب ميخورد و از ابو علي بن قاسم قالی معروفند
بسنده او شتقاق كه ميگفت در آن حالت هر شي كه در لغت بگشتم آنرا و هر چه رسيدم و بي وقت جواب صواب از او ميشنودم و چون بهيچا كه

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the name 'Abul Hasan Ali Nadwi' and other illegible text.

وفات یافت ابو باسم عبد السلام بن ابی علی جانی مکرزوفات یافت اهل مدینه کار میکنند که امر و علم کلام و لغت بود و اختصار
 در مع اهل بیت علیهم السلام از کتاب کشف الغم منقول شد و شعر آن النبی محمداً و وصیته و ابنته و ابنته النول الطاهر
 اهل القبایم فایتنه یولاهم از جواهر السلامه و التجانی الاخره و آری محبتنه من بقول بفضله
 سبباً یجبر من السبیل الجارزة او جویذک رضی الله عنین فخذة يوم الوقوف علی ظهور الشاهرة
 عمر او نود و سه سال بود در شب چهارشنبه بیستم شعبان سنه احدی و عشرين و ثلثمائة در بغداد وفات نمود ابو الفصح علی بن
 القری المروانی الاموی حجازی در باب کئی از قسم دوم از کتاب خلاصه الاقال گفته که ابو الفصح شیعه زیدی بود و یانی گفته که او صفحانی
 الاصل بغدادی الثقات است و از عجایب آنکه مروانی شیعی بوده بخدمت بسیاری از علمای سیده و سلامه زمان خود گردیده بود و در علم
 تاریخ و انساب معروف است شعر نقیبت قدر بود و از اخانی و اشعار و سیر و اخبار و آثار و احادیث منسده آنقدر حفظ داشت که تا
 او هر کسی ندیده و در علوم دیگر مانده نحو لغت و معاری و موسیقی و علم جوارح و بطیره و طب نجوم و غیر آن بر تبه کمال رسیده و شعر او جامع
 القمان علماء ذرکت شعری طرفا است و او به هفت شریفه است مانند کتاب افغانی که اتفاق است بر آنکه مانند آن در باب خود سخن
 تصنیف شده و گفته اند که از امدت پنجاه سال تالیف نموده بود و بعد از آن تمام آنرا بر رسم تخمه نزد سلطان سیف الدوله جیحان بود
 و سلطان هزار دینار زر بآویخته غنای منقول است که صاحب عباد در ایام مغربی تبریز از کتابت بیت بیت مطالعه بر می داشت
 و چون کتاب لغانی باور سید زید کتب مستثنی ه من بعد بهمان گفتا می نمود و تفصیل بانی کتب او در تاریخ مذکور است و ایضا درین
 تاریخ گفته که در آخر بوزیر مجلسی که وزیر معزالدوله بود و به صاحب است بمرد و او در معراج و نیز اشعار و لغت و کلام و کلام و کلام و کلام
 از تاریخ یافعی منقول شد در تاریخ ابن خلکان ابن شریز مسطور است و زیادتی که در تاریخ ابن کثیر و گفته است که در اقطبی و غیر او از محمد بن
 اهل سنت روایت حدیث از او کرده اند آنکه از روی مختلف و تحت تصنیف خورده که هر او با اینهمه فضایل و کمالات مذکور شده است
 و در تاریخ مصر و قاهره مذکور است که الامام العلاء ابو الفرج الاصبهانی الکاتب مصنف کتاب الاکناف و غیره سجع
 الحدیث نفعه و برع و استوطن بغداداً من صبا و کان من اعیان اباها ما کان اخبها باها تظاها من ابرک کثیر گفته که ابو الفرج در سال
 دویست و شتاد و چهار متولد شد و در زوی کج نه است و حمیر و ثلث ماه وفات یافت محمد بن عمران المرزبانی البغدادی
 یافعی گفته که او از ابن مهدی و ابن ابی اسفاده علوم ادبیه نموده و صاحب تصانیف مشهوره و جامع عربیه و روایت او و صاحب اخبار
 و تالیفات کثیره و ثقه در حدیث و قابل مذمت شیخ و شعر او اگر چه اندک است اما بسیار نیکوست از محاسن شعر او این چند شعر است اذا
 دمت من لیل علی البعد انظری فظنی جوی بین الحشا و الاضالع تقول نشاء الحی نطع ان تری عجان
 لک من هذا ما المطالع و کف تری اللیل بعین تری بها سواها و ظهرت بها بالمدامع و تلتذت بها بالحب و قد جرت
 حدیث سواها من حرق المایع اجلنا لک عن العین انما اذالت یطلب خاشع لک خاشع
 مؤلف گوید بهنما مقصود مرزبانی در این ابیات حقیقت بیانی از لفظ لیلی شاه حقیقی و مطلوب اصلی است و مراد از بیت شرح اشارت
 بند به شیه که ایشان تا تعالی را منزه است معانی از ادراک با صبره و رویت مجاهره میداند و ابیات رویت قلبی که عبارت از علم
 و ظهور تام و کشف و وضوح تمام است بنمایند مرزبانی در سال سیصد و شتاد و چهار از این در فانی لیلی جاودانی تعالی نمود بکر بن
 محمد بن حبیب بن یحیی ابو عثمان المازنی شیخ نجاشی گفته که از اوزن بن شیبان بوده و سید علمای صبره بود در نحو و عربیت و لغت و از
 ابو العباس محمد بن زید فضل نموده که او گفت که ابو عثمان المازنی از علمای امامیه بود و از خادمان اسمعیل بن شیبان است و او است کتابی در علم
 صرف و کتابی است در بیان آنچه غایب در آن سخن کرده اند و مقدمه مشهور در نحو و لغت او در سال دویست و هفتاد و بود ابو اسحق
 ثعلب بن میمون الاسدی اشجری شیخ نجاشی گفته که از بزرگان اصحاب واقعه و قاری لغوی و کثیر الروایه و حسن العمل بسیار جاد و از او روایت
 ابی عبد الله و ابی الحسن بود و او را کتابت حدیث آورده اند چون بیرون از شیبان از حج مراجعت نموده عبور او بکوفه افتاد و موضع که امروز
 مسجد عالیست رفت و در آنوقت ثعلبه بر غرقه که در کنار راه مسجد بود نماز و بر شتعالی است پس بیرون شد که او در نماز خود بسیار ضعیف
 و عامیکنه را بر مردم در زیر آنفرقه توقف کرد تا داهای او در پیش خود جده آنکه از شنیدن آن مخلوط بود و کلامی پیش او آنفرقه میآید و کلامی از
 آن بعد از آن بوزیر خود فضل بن الریح گفت که تو شیخ شوی آنچه من میگویم دیگر با گفت اینمرا از خیار است و مگوفه محمد بن احمد بن محمد

این کتاب در حدیث و لغت و تاریخ و انساب و کلام و معاری و موسیقی و علم جوارح و بطیره و طب نجوم و غیر آن بر تبه کمال رسیده و شعر او جامع القمان علماء ذرکت شعری طرفا است و او به هفت شریفه است مانند کتاب افغانی که اتفاق است بر آنکه مانند آن در باب خود سخن تصنیف شده و گفته اند که از امدت پنجاه سال تالیف نموده بود و بعد از آن تمام آنرا بر رسم تخمه نزد سلطان سیف الدوله جیحان بود و سلطان هزار دینار زر بآویخته غنای منقول است که صاحب عباد در ایام مغربی تبریز از کتابت بیت بیت مطالعه بر می داشت و چون کتاب لغانی باور سید زید کتب مستثنی ه من بعد بهمان گفتا می نمود و تفصیل بانی کتب او در تاریخ مذکور است و ایضا درین تاریخ گفته که در آخر بوزیر مجلسی که وزیر معزالدوله بود و به صاحب است بمرد و او در معراج و نیز اشعار و لغت و کلام و کلام و کلام و کلام از تاریخ یافعی منقول شد در تاریخ ابن خلکان ابن شریز مسطور است و زیادتی که در تاریخ ابن کثیر و گفته است که در اقطبی و غیر او از محمد بن اهل سنت روایت حدیث از او کرده اند آنکه از روی مختلف و تحت تصنیف خورده که هر او با اینهمه فضایل و کمالات مذکور شده است و در تاریخ مصر و قاهره مذکور است که الامام العلاء ابو الفرج الاصبهانی الکاتب مصنف کتاب الاکناف و غیره سجع الحدیث نفعه و برع و استوطن بغداداً من صبا و کان من اعیان اباها ما کان اخبها باها تظاها من ابرک کثیر گفته که ابو الفرج در سال دویست و شتاد و چهار متولد شد و در زوی کج نه است و حمیر و ثلث ماه وفات یافت محمد بن عمران المرزبانی البغدادی یافعی گفته که او از ابن مهدی و ابن ابی اسفاده علوم ادبیه نموده و صاحب تصانیف مشهوره و جامع عربیه و روایت او و صاحب اخبار و تالیفات کثیره و ثقه در حدیث و قابل مذمت شیخ و شعر او اگر چه اندک است اما بسیار نیکوست از محاسن شعر او این چند شعر است اذا دمت من لیل علی البعد انظری فظنی جوی بین الحشا و الاضالع تقول نشاء الحی نطع ان تری عجان لک من هذا ما المطالع و کف تری اللیل بعین تری بها سواها و ظهرت بها بالمدامع و تلتذت بها بالحب و قد جرت حدیث سواها من حرق المایع اجلنا لک عن العین انما اذالت یطلب خاشع لک خاشع مؤلف گوید بهنما مقصود مرزبانی در این ابیات حقیقت بیانی از لفظ لیلی شاه حقیقی و مطلوب اصلی است و مراد از بیت شرح اشارت بند به شیه که ایشان تا تعالی را منزه است معانی از ادراک با صبره و رویت مجاهره میداند و ابیات رویت قلبی که عبارت از علم و ظهور تام و کشف و وضوح تمام است بنمایند مرزبانی در سال سیصد و شتاد و چهار از این در فانی لیلی جاودانی تعالی نمود بکر بن محمد بن حبیب بن یحیی ابو عثمان المازنی شیخ نجاشی گفته که از اوزن بن شیبان بوده و سید علمای صبره بود در نحو و عربیت و لغت و از ابو العباس محمد بن زید فضل نموده که او گفت که ابو عثمان المازنی از علمای امامیه بود و از خادمان اسمعیل بن شیبان است و او است کتابی در علم صرف و کتابی است در بیان آنچه غایب در آن سخن کرده اند و مقدمه مشهور در نحو و لغت او در سال دویست و هفتاد و بود ابو اسحق ثعلب بن میمون الاسدی اشجری شیخ نجاشی گفته که از بزرگان اصحاب واقعه و قاری لغوی و کثیر الروایه و حسن العمل بسیار جاد و از او روایت ابی عبد الله و ابی الحسن بود و او را کتابت حدیث آورده اند چون بیرون از شیبان از حج مراجعت نموده عبور او بکوفه افتاد و موضع که امروز مسجد عالیست رفت و در آنوقت ثعلبه بر غرقه که در کنار راه مسجد بود نماز و بر شتعالی است پس بیرون شد که او در نماز خود بسیار ضعیف و عامیکنه را بر مردم در زیر آنفرقه توقف کرد تا داهای او در پیش خود جده آنکه از شنیدن آن مخلوط بود و کلامی پیش او آنفرقه میآید و کلامی از آن بعد از آن بوزیر خود فضل بن الریح گفت که تو شیخ شوی آنچه من میگویم دیگر با گفت اینمرا از خیار است و مگوفه محمد بن احمد بن محمد

البصر فی النوی المعروف بالفیض شیخ جمال سیوطی در کتاب طبقات النحاة از یاقوت نقل نموده که او از اکابر نحاة و شاعران و شایسته علم
بود و او را با ابن درین نظرات و مشاجرت بسیار واقع است و از مصنفات اوست کتاب ترجمان در شعر و معانی و کتاب عربی
و الجالس و کتاب المنقذ من الایمان که شبیه کتاب ملاح ابن درید است و در سال سیصد و سیست وفات یافت و در کتاب خلاصه مسطور است
که محمد بن احمد طبع بمغرب بزرگست و از اعیان اهل لغت و حدیث و پاکیزه ذنب و نیکو عقال بوده و او را در مدح اهل بیت اطهار شاعر بسیار
که در کله نمان نام می آید از آنکه در میاز و اظهار توجع و تفریح و قتل شیطان نماید و مانند او در مغرب طبع سلسله از جمله اشعار او که طبع است
دارد این بیت است ای بکن قبل الممنوع شعرا فلعنهم انا الممنوع همتنا و از جمله اشعار او که در باب قصه زین العابدین
بر آفتاب سمان بن یحیی حضرت امیر المومنین واقع شده اینجند بیت است شعرو قد انتم بعد ما لجانها الغرب فانفی قد
الصلوة جلیبا و علی اذ انال داس رسول الله من حجرة و ساد او طبا اذ بحال التبی ما انا الوخی معنی
علک و مضیا فز انضمت الصلوة و لک بوقظ اذ کان سخطه خشیبا قد عاویة کما تجزیه المیثما من کان و عدو ایتنا
قال هذا الخی حاجیه و یلم اهل شطریه مغنیا فاودت نفس فی صلی الوفا العاشق بن احمد الفخری فی الاویب النوی اربی
فاضل و بسی تو من کامل بوده که بی نظم در کمال است علم السلام شتعال میمورد و از جمله اشعار او که در باب زین العابدین اینجند بیت است
شعرو قد انضمت الصلوة و لک بوقظ اذ کان سخطه خشیبا قال الامام فی المرتضی له فیها من الله شرف و
تجید بقول اخذ خیر المرسلین صحاب و جمیع حضرته البیاض و السوفی الخدیجه خذالا انقضاه له له الصنایع و
الاکظاف و الجود و له ایضا لا شکر عندهم انه کالتیمن فی اشرافها انظر ما کان معروفا ما سناد الی خیر البرا یا
احمد لا ینکر فیها ما تحب و جماله و جلاله حی القباة بذكر اوله الامام بن ابی القاسم فی احد الا حکما منة باثرک
ایضا اذ ذکر العزیز الیمین شامرن عند الکلاب الشارح فعل لم یکن ملک فی حینه خانک فی مولدک الوالد
محمد بن احمد بن طاهر بن محمد بن النوی در کتاب طبقات گفته که او ابو منصور است و خازن کتبخانه قدیم است که در قلعه کریم بغداد
میبوده از ابن جوزی نقل نموده که محمد مذکور نوحی اربی فاضل فیه شیخی خوشنویس بود و از ابو محسن سودی غیر او استفاده نموده بود در سال
چهار صد و ده متولد شد و در سیزدهم شعبان با صد و ده وفات یافت احمد بن ابراهیم بن عمیل بن ابودین محمد بن النعمان النوی
در طبقات النحاة مسطور است که او شیخ اهل لغت و زین شیان و استاد ابو القاسم تغلب بوده و با وجود شیخ از محققان متوکل عباسی و فیم
او بود و از مصنفات اوست کتاب اسما بحیال و الاودیة و شیخ نجاشی گفته که او امام اهل لغت است و زین شیان بود و ابو القاسم المبرد
النوی تکلم است و احمد ز جمله خواص اصحاب امام علی نقی و امام حسن عسکری بود و تقصیل مصنفات او در کتاب مذکور مسطور است احمد
بن علی المصلح الازدی اهل بلخ النوی صاحب طبقات النحاة گفته که او ارباب فاضل بوده و از دینی نقل نموده که تولد احمد مذکور در سال صد
و شصت و هفت بود از محققان عراق توجه نموده و در سبب افضله از اهل علم و علم بخورد در بغداد از ابو القاسم عسکری و وجیه و سطلی
آموزت و شاکردی یکبارن سیزده تا آنکه در علم عربیت و علوم سر آمد قرآن خود شد و در آن علم تصنیف نمود و چون شعر نهمه خوب
میگفت کتاب ایضاح و کتاب تکلم ابو علی فارسی را بنظم کرد و بسیار خوب کرد و بعد از آن بخدمت ملک امجد رسید و از او رعایت بسیار
دید و باراضیان آن نواحی شویحه مشیرت و زید دادگشایی عالی زاهد و دیندار و صاحب عقل بسیار بود و با ترمذی در سبب الاول از سال صد
و چهل و هفت یافت حلی بن محمد بن علی بن محمد بن زید الاشتهار با شهر بابی و در کتاب طبقات النحاة آورده که او شاکر و شیخ عابد
بر جازده است و ملک النحاة بود همچنین استاد و شاکردی کسید بعد از خلیف تبریزی در درسه نظامیه بغداد مدرس بود و چون
او را شیخ مسموم نموده و حقیقت حال را از او پرسید گفت کار من نیست و از فرق ما تقدم خود را شیخی مدعیم بنا بر این بود و از مدینه کجا
مغزول ساختند و ابو منصور طبری را بجای او نشین نمودند و بعد از آن هر کس که پیش او بجهت استفاده میرفت با او میگفت متزیل لان بالکری
و الخیرة الشری و انتم فونخرجون اذ هبوا الی من عنک لسانیه یعنی همانان من بحر مدین و خانه من کبرای طبعیدن است
و با و که شانه و طایف مدرس و در شویده بریود و پیش آنکه بجای او آمد در سه نصب شده در کجا آیند و بعد از آن شیوه فرات و حدت
و زید و از امیرش اهل زمان دور گردید و چون او را آنقرت معاتب ساختند و جواب این ابیات گفت شعر الله اجدت شاکرا
قبلة حسن جلیل اصیبت مستورا معافا بین انما جود خلوا من الاخر ان خیف الظهر یقتضی القلیل

بسیار

حُرِّقُوا مِنَ الْحَرِّ عَلَىٰ وَلَا سَبِيلَ لِرَبِّغِي مِمَّنْ عَلَىٰ الدُّنْيَا وَلَا أَمَلٌ طَوْلٌ سَبَّانٌ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ الْمُنْتَلَىٰ
 وَأَوْجِلُ الْجَبَدِ وَتَنْقَبُ الْبَابِ الْمُنْفِي عَنِّي قَطَابُ الْمَعْبِلِ وَالنَّاسُ كَلَامٌ لَمَنْ خَبَثَ مَوَئِنَهُ شَيْخُ جَلِيلٍ
 رازي در تفسير آيه في استتم بر منقن فاقومين وجود من لايه آورده كه ابن سكره كه مي زابل سنت است در طين شيعه و آنچه شين بخارج
 حلال ميدانند و منع و طلاق را كه بجا رفته شود باين نسيه انداخته ميت گفته شعر باين هر يك المنته من دينه حلا و انكا
 بلا مهر ولا برى سببين تطلبه بين مينه و تبه الحدير من ههنا طابك مواليدك فاجتهد و افي الحكد
 و التكرير من جوابا و يب بزيد و جوابا و اين ابيات گفت بيا تكلم با مكر المنته الاولى و اونها رضى في دينهم
 غير منيكره اما انتم ان معصنم ليقولني عيبكم فيها برون مستخره و ضلبي سكره كل منسوب اليها
 قاله في الطاهرين بسكره و توضيح معاني قطعه ابن سكره و جواب ان موقوف بر مقيده مقدمه است و ان نيت كه در مديست
 اما ميه مقرر شده و از آنكه ظاهر بن نقل کرده اند كه كجاست حلال بوده و از زمان حضرت سالت زمان ابو بكر و از زمان و تا صدر زمان عمر
 مستر بوده و صحابه بدان عمل کرده اند و عمر در زمان خلافت خود منع ایشان نموده حضرت پيغمبر فرستاد آن نموده و لاند مشهور و متواتر است
 كه عبد بن عباس با ساير اهل البيت عليهم السلام در حليت منع بوده و در نهايه جزري و غير آن از ابن عباس نقل کرده اند كه منعه كانت
 المنته و حنة من الله على عباده و لان في غيرنا لما نزل في الاثني و تحقن اينست در كتب اصحاب مذکور است و توضيح آن در اول
 ما من عباسي مجلس منم نه كور خواهد شد با نجا رجوع نمايند و اما مسك نهقا و طلاق و دليل بطلان آن از قرآن كريم اين است كه انطلا
 مرتان فانيكنا بمعرفه و لغو و ليرج با حسان يعني طلاق شرعي بطلان است بر وجه تفرين كه در دو طلاق يا طلاق
 يا بشيريكه فو كويد به عت است پس در طلاق رجعي با خود گرفتن زوج است رجعت يا استيف عقد اگر عده منقض شده باشد يا اگر
 بسبب كوفي با نكاح در اطلاق تيمم بده يا تا نكاح مراجعت با و نمايه تا از اده شود پس عين خدا تعالي سه طلاق ايسه تا فرموده بايد كه كفن آن
 بجا مشروع نباشد چنانكه شهادت لعان كرميكا گفته شود مشروع نباشد و چنانكه رمي چهار رجعت حصا كه كرميكا بر بند مذموم بود
 و دليل بر آن حديث اهل سنت با قطع نظر از احاديث اهل بيت است كه قال قال رسول الله ص ايتها السنه ان
 ذنبيك الطهر استيقبالا فظلمها ليكل طهر تطلبه و تحقن سلاست كه اگر طلقات مرسله بطريق وصف واقع شده مجموع طلقت
 زيرا كه وصف ثلث كه در عت آن واقع شده مشرت با نكاح مقصود و طلاق هو صوف ثلاث است و در نه شده كه آن جائز است و اگر
 بطريق قدا باشد با نكاح تكرار كنند صينه طلاق را بي تحمل رجوع و كويد است طلاق انت طالق يا كويد طالق ثم طالق ثم طلقا
 اول صحيح است و ما بعد آن از نمايم تا هفتاد و بالا بر طلقت زيرا كه قصه تكلم بر يك مستق شده و طلاق اول چون بر من قابل يعني تحقن
 مستق بر رجعت واقع شده صحيح است و آنچه بعد از دست باطل زيرا كه بر من قابل واقع نشده چه ظاهر است كه بعد زور و طلاق اول
 زوجيت نمايند پس ذكر آن ضماير لغو و باطل باشد و ملا ميرزا جان فاروقى شيرازي در حاشيه شرح مختصر محمدي توجيه صحيح القاع سه طلاق
 در صورت تكرار لفظ بر اين وجه نموده كه هر گاه كسي است طالق گفت و هنوز مطوف اللفظ طلاق ديكر است نكته باشد انقول او كه انت طالق حكم
 على عشرة الاحتمه خواهد بود پس چنانكه در كفن على عشرة قبل اكنون الاحتمه او را تمام عشره لازم نمايد زيرا كه اعتبار تمام كلام است همچنين
 قول انت طالق در مقاميكه تكرار آن خواهد نمود و طلاق واحد مستقل نخواهد بود تا لازم آيد كه بعد از آن حمل قابل ديكر نمايد پس سه مرتبه ذكر طلاق
 نمودن در حكم است كه لفظ ثلث بجا آيد و فرق بين صورين با جمال القطن خواهد بود است محصل كلام طلاق مذكور و حسان آن كه
 محصل صاحب شعور مخفيست زيرا كه از سخن اول لازم مي آيد كه هر گاه كويم جاني زيد و عمر و دو بگر در خاطر باشد كه تقيب آن بذكر خاله كنم
 يا تا كيدان بلفظ ثلث كويم تمام نه مخاطب تمام نباشد و نسبت محي مجموع است شخصيكه بر يك از ایشان مستقل نباشد و بطلان لازم مانده ثبوت
 ملازمه ظاهر است و اما نكته اشبه اخبارت بجه مشهور است و جاسي شمس الفارق كه از طلاق فاروقى نهايت در دست چه ظاهر است كه عدم
 اتمام جمله مقترنه با مستشا از تقيب آن با واه استناد كه مفير كلام سابق است مضموم و عدم اتمام جمله انت طالق ديكر كه در عت كويد
 شود مضموم ديكر دو و اصلانا نيز بر عدم اتمام قول دلالتى منيت با آنچه اين فاضل در كتاب كفت اين كلف مصداق نجيل مشرب كه گفته
 حلو كو چه غايه است كه تكرار لفظ طلاق را در حكم ايراد لفظ ثلث ساخته و سابقا معلوم شده كه آن نيز در مضمون بطلان و تباهي مخالف بودن

شرعی و نقلی و صاحب کتاب استغاثه فی مدح التمسک آورده که از جمله جهتهای عمر که سبب آن فدا و عظیم سال جمیع است از زبان عمر
و مخالفان او شده یعنی است که در طلاق و نکاح احداث نموده زیرا که خدا و رسول طلاق را بر عهده و سنت مقرر داشته اند و عمر گفت که هر کس که در مجلس
طلاق گوید یا سوگند بآن خرد حکم طلاق او را لازم است و بخت او در احداث آن است که زخم کرده که چون مرد و حاکمان کرده اند بر خود سوگند
بطلاق را پس سیاه که عقوبت و عنت است که در وقوع طلاق ایشان لازم کنیم تا اگر سوگند خوردن بطلاق با آنکه ترک آن کند و بنا بر آن لازم
کرد عانت در عین بطلاق و از اطلاق بدعت نام نهاد و معتقدان خلافت از غیر در آن حکم تابع او شدند با آنکه اجماع کرده اند بر آنکه آن بدعت
و مخفی نخواهد بود و ضرر عظیم که از این بدعت ناشی شده زیرا که مطلق تا بطلاق که قوم خود اجماع کرده اند بر آنکه بدعت است ظاهر است که مطلق نخواهد بود
بمگر خدا و رسول پس نیکه سبب است بطلاق از خانه شوهر خود بیرون آید و بدیگری شوهر کند پس او بجماع خواهد بود پس نکاح نیز سبب طلاق
شده باشد و فرج حرام مباح شده باشد و سنل سبب فساد نکاح ثابت گشته و روایت کرده اند مشایخ ما از حضرت امیر المؤمنین که فرموده اند که
تَجْمَعُوا الْمَطْلَقَاتِ فِي تَحْلِيلِ كَيْفَ تَكُونُ ذَوَاتُهَا فَالْجَاحِ وَ اِيضاً فَرَمَوْهُ لَمْ يَكُنْ الْطَّلَاقُ طَلَاً حَتَّى يَجْمَعَ لِحْدِ الْاِزْمِ
فَإِنْ تَصَوَّرْنَا حَادٍ وَاحِدًا لَمْ يَتَّبِعِ الْاِطْلَاقُ الْاَوَّلَ اِنْ يَكُونُ لِمَرْأَةٍ طَاهِرًا مِنْ غَيْرِ جَمَاعٍ يَقَعُ بِهَا بَعْدَ خُرُوجِهَا مِنْ
كَيْفِيَّتِهَا وَ اَلشَّاهِدُ اَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُرِيدًا لِلطَّلَاقِ اِخِيَارًا وَ اَلثَّالِثُ اَنْ يَحْضُرَ شَاهِدًا اَحَدًا وَ اَلرَّابِعُ اَنْ يَنْظُرَ
الْمَرْأَةُ بِحَضْرَةِ الشَّاهِدِ اَنْ يَهْتَدِيَ لِحَدِّهَا وَ يُوَسِّدُ نَيْتَ كَيْفَ اَنْ يَكُونُ اِزْمِ اَنْ يَحْيَا شَرْطٌ مَكْرُوهٌ فِي طَّلَاقٍ يَحْيَا بِهَا بَعْضُ
اِجْمَاعٍ اسْتَبْرَأَ اَنْ يَكُونَ طَاهِرًا مِنْ جَمَاعٍ حَتَّى يَكُونَ اِنْ يَكُونَ طَاهِرًا مِنْ جَمَاعٍ حَتَّى يَكُونَ طَاهِرًا مِنْ جَمَاعٍ حَتَّى يَكُونَ طَاهِرًا مِنْ جَمَاعٍ
اِشْتَرَا اَنْ يَكُونَ طَاهِرًا مِنْ جَمَاعٍ حَتَّى يَكُونَ طَاهِرًا مِنْ جَمَاعٍ حَتَّى يَكُونَ طَاهِرًا مِنْ جَمَاعٍ حَتَّى يَكُونَ طَاهِرًا مِنْ جَمَاعٍ حَتَّى يَكُونَ طَاهِرًا مِنْ جَمَاعٍ
و حضرت امام جعفر فرموده که لَا يَجْمَعُ اَنْ يَكُونَ طَاهِرًا مِنْ جَمَاعٍ حَتَّى يَكُونَ طَاهِرًا مِنْ جَمَاعٍ حَتَّى يَكُونَ طَاهِرًا مِنْ جَمَاعٍ حَتَّى يَكُونَ طَاهِرًا مِنْ جَمَاعٍ
معنی بیات این سکره خطاب است مژغیده با آنکه ای سکره نکاح متعه را درین خود حلال می پسندد و اگر چه مجرم باشند و بفساد طلاق متعه را
موجب حد کرده و حرمت جموع با وی استیناف عهدین اند بدانکه از اینجاست که فرزندان و طیب و پاکند پس باید که در شکر که آری آن مراسم
و مخفی فغانه که آنکه گفته که متعه هر چند مجرم باشد جایز است اقوامی منحل است زیرا که با اتفاق جمیع علمای شیعه نکاح متعه بدون مهر منعده نمیشود و صحیح
و حاصل معنی شریفی خطاب است این سکره و سایر اهل سنت که ای منکران نکاح متعه که در صدر اول حلال و معمول بوده بدینکه دختران شما
در دین خود بآن رضاداده اند و انکار آن نمی کنند و آن مشولند لیکن شما در انکار آن تابع و بنده و مسخر فتوای بعضی از نسبتان جاهل شده اید و ندانید
که فصل نکاح متعه راسته بپاره شدن کون آنکس نیست که قول این سکره را پس پسند یعنی اگر نکاح متعه معمول نباشد یک سنی کون درست نمینامند
و ظاهر آنست که ضمیمه مترجمی است بفساد طلاق نیز شده باشد اما از شما و پیش از آنچه مذکور شد بنظر قاضی این خاکساز رسیده و آخر در سیر رسیم
ذی الحجاز سال افسد و شانزده وفات یافت ابو الحسن علی بن عیسی بن الرضی بن صالح الرضی الخوی بن کثیر شامی گفته که او در مساجد حال استقامت
علوم عربیت از اید سینه سیرا میزد و بعد از آن خدمت ابوالفاری توجیه نمود و مدت بیست سال ملازم او بود و او را در عقب استساق قرآن بود و در
که روزی بر کنار در جلوه میرفت دید که میر و رضی علم آمد و برادر او رسید رضی الخدی بن رضی بن عمار بر سر کشتی نشسته اند و عثمان بن حنی با ایشان است
پس بنی خطاب نمود گفت از عجزترین چیزهاست آنچه عثمان با شماست و علی در از شمار کنار در جلوه میکرد و وفات او در محرم سنه شصت و هشت در اربعمائة
سعید بن محمد بن سعید بحرانی الکوفی الخوی از ائمه علم خود بوده و سمرقانی السید من حدیثی بطین آمده در شان او بر مضربه ظهور سلوه نموده رساله
مختصر مشهور بجهت در علم خود از تصانیف است و کتاب اسباب سعانی مسطور است که او از اهل صدق بود و در شرح غایب بود و چون
ایرین بن سعید که امام اهل سنت است در احادیث افعال او پرسیدند در جواب گفت که او صدوق است و سعید زکوفه بغداد آمد و با یکی بن
نیا و ذرا الخوی منظره کرد و دست یافت محمد بن الحسن الرضی الاسترآبادی در کتاب طبقات النحاة گفته که او آن امام مشهور است که شرح کافیته
این حاجب بروی کرده که خلیفان شرح نموده و در غالب کتب خوانند آن کتابی در جمیع تحقیق و تحقیق نیست و متاخران خود را یکی
عیال آنکس میداند اول است بدست میگرداند و شیوخ و سلاطین ایشان در تصنیف و در سخن بر آن عماد مینمایند و او را در آن کتاب بنحایت
بسیار و نسیب اختیار نیست که او بآن مقرر است و شرح را بر روی که در خطبه آن فرموده در سینه مقدس و می مشاهد مقدس هر ضوی نوشته
و گفته که اگر قبول طبع اهل روزگار خواهد بود از برکات و وقوع آن در آنجا است الا از تصور طبع تجار کسار فزاع او را تا لیسف شرح در سال شصت و هشتاد
و سه بود و در سال شصت و هشتاد وفات یافت و او را شرحی دیگر لطیف بر کتاب شایسته تفسیر است اگر چه او نیز بر تبه خود نیاست لغین و شریف است

و در این کتاب که در این کتاب است

فخرالدین محمد بن شیخ جمال الدین بن المطهر الحلی افتخار اهل مطهر و حال جمال پرده سوز بود در علوم عقلی و نقلی تحقیق مفر بود در علوم نقلی و فطرت مدقیقی بی نظیر حافظ آبرو و شایسته در مدح او گفته که در وقتی که باید خود بخودت سلطان محمد خدابنده آمد جوانه و شمشیر بزرگ مستعد گشت پسندیده حضال بود از خدمت والد بزرگوار خود تربیت یافته و در سن ده سالگی نواز جهاد از ماصینه حال او تا قده خفا گشته و نیز در خطبه مشرفی کتاب قواعد بیان اشعار نموده فرموده که چون مشغول شدیم خدمت پدر خود در حصول منقول خواندم بر او بسیاری از کتب اصحاب خود را التماس نمودم از او تصنیف کتاب قواعد را چه بعد از تحقیق تاریخ مولد او و تاریخ تصنیف کتاب ظاهر میشود که عمر او در آن وقت کمتر از ده سال بوده و تجتبی شید ثانی روح الله روح در این باب چنانکه در حاشیه قواعد ظاهر نموده و جوی نماید بلکه تجتبی است زیرا که خود در شرح در این باب حدیث حال جمعی کثیر را که خدا تعالی در کتبات آن عمر توفیق بحال داده ذکر نموده از جمله آنکه روایت نموده از شیخ فاضل تعقی الدین حسن بن علی اود که میگفته که سینه عیاش الدین بن مطهر در دست و مصاحب او بوده بحجاب خواندن مشغول شد و در چهار سالگی از معلم مستغنی گردید و از ابراهیم بن سید جوهری روایت نموده که گفت که یکی چهار ساله را دیدم که برده شتر زرد مامون عباسی و زرد و او قرآن خوانده بود و نظر در این کتاب کرده اما اینقدر بود که هرگاه که رسیده مانند طفلان یکریک است و نموده نیست شیخ ابوالعلی سید بر وجهی که در تاریخ مشهور گشته و تقصیر بعد از این در احوال و نه که خواهد شد و از وصیت نامه که والد بزرگوار او در آخر کتاب قواعد جده او نوشته بنایت اعتقاد پدرش آن فضل و کمال او ظاهر میشود و چون توصیت نامه از جمله وصایا و شرافیه بهایست نخوست که این آیه از آن بهره ماند لاجرم به بران مبارک نماید و جوی اعلم بانچه اعانتك الله تعالى على طاعته و وفقتك ليعمل الخیر و ملازمته و ارشادك الى ما يحب و ترضاه و بلغتك ما نامله من الخیر و قمتناه و اسعدك في الدارين و جبالك بكل ما تقر به العين و مدلك العمر السعيد و العيش الرغيد و حم اعمالك بالصالحات و دردتك اسباب السعادات و افاض عليك من عظام البركات و فاك الله كل عذوق و دفع عنك الشدائد و قد خصت لك هذه النعمان في ما اوتيت الاحكام و بينت لك فيه قواعد شرايع الایم بالانبا و مختصر و عیایه فخریه و اوصحت للتغنی بفتح الریش و طهرت الشداد و ذلك بعد ان بلغت من العمر الحسن و دخلت في عشر السنين قد حکم سب الابرار با ما تبدا اعزك المنا با فان حکم الله تعالى بها على ما جرت فیه بقوله و انعدنا حکم به على العیایه الخاضعین و الباقي و اوصيت كما اقرضه الله على العیایه و امرت به به حين ادراك المنتهى بملازمته التوكل به تعالى فانها السنه العایه و الفریضه اللازمه و البعته الواقیه و العده الباقيه و انفع ما اعدت الایمان لیوم تخلص فیه الایمان و سمعته الانتصار و عليك بان تاج اولی الامر الله تعالى فقل ما بر رخصه اجناب بانك فخره و الا لربنا عن نواهیة قطع زمانك في تحصيل الكمالات النفسیه و صرفها و فانك في اقلها القضاء العلییه و الارقیه عن حنیض الفضان الى ذروه الكمال و الارتفاع له اوج العرفان عن محبط الجهال و بذل المعروف و مناعه الاجوان و مقابله الشبه بالاحیاء و الحیون بالامیثان و ابانك و مضاجبه الارزاق و معاشه الجهال فانها ببید خلقا ذمیما و ملكه و دینه بل عليك بملازمه العلماء و مجالسه الفضلاء و فانها ببید سبب العز و انما لخصیل الكمالات و تشرک ملكه و اسحقه لا یسبناط الجهول و لیکن یومك من امیر عليك بالتبوی و التوکل و التوکل و حایفك في كل یوم و ليله و اکثر من الامیثان لریك اتق دعاء الظالم و خصوصاً الباطن و التجار فان الله تعالى لا یسأل بکسر کبر و عليك بصیلة اللیل فان رسول الله حث علیها تدبیرها و قال من ختم له ببیة اللیل ترومك فله الجنة و صلک ببیلة الیوم فانها ترید في العیة و عليك بحسن الخلق فان رسول الله قال انکم کن تشعوا النار باموالکم فمومم باخلاقکم و عليك ببیلة الدایرة العلیویه فان الله تعالى قد اكد الوصیه فیه و جعل موطن اجر الوصیه و الارشاد فقال الله تعالى قل لا انکم علیه لیر الا المودة في التریب و قال رسول الله ص الى شافع یوم القیامه لا رعبه اصناف و کوجا و ابیونیا هل الدیار جعل تصدق و تبذل مال الله لیریبی عند المنیق و تبذل احب فیریبی باللسان القلیف و رجل سخی في حوائج ذریبته اذا طرد و اوشرد و اذ قال الصادق اذا کان یوم القیامه نادى نادى انما الخلاق انصوا فان محمداً بکلیم فیصت الخلاق فبقوا الیوم فبقوا با معشر الخلاق من کان له عیب بد او مینه او معروفه فلیتم حقه اکان فیقولون یا بائنا و یا ما ینا و ائی به

مختصر

وَأَيُّ مَنِّي وَأَيُّ مَعْرُوفٍ لَنَا بِلِئَالِ الْبَدْوِ وَالْمَنَّةِ وَالْمَعْرُوفِ بِنَبِيِّهِ وَرَسُولِهِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلَائِقِ فَيَقُولُ بَلَى مِنْ
 أَوْفَى حَدَائِدِ أَهْلِ بَنِي أَوْبَرٍ أَوْ كَسَامٍ مِنْ مَعْرَى وَأَشْبَعٍ جَائِعِي قَلْبِي حَتَّى أَكَا فِيهِ فَيَقُومُ أَنَا سِرْقًا فَعَلُوا
 ذَلِكَ قَابِلِي السِّدَاءِ مِنْ عِيَادِيهِ بِأَحْسَنِ مَا جِئِي بِهِ فَجَعَلَتْ مَكَافَاتِهِمْ إِلَيْكَ فَاسْكَبْتُمْ مِنْ الْجَحِيثِ
 شَيْئًا فَبَيْتَكُمْ فِي الْوَسْبَلَةِ حَيْثُ لَا يَجْبُونَ عَنْ مَجْدِي وَأَهْلِ بَيْتِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَعَلَيْكَ
 بِتَعْطِيمِ الْمُتَّقِيَاءِ وَتَكْرَمَةِ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ مِثْلَ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَوْمَ
 الْآخِرَةِ مِنْ أَهْلِ مَنْزِلَةِ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبٌ وَجَعَلَ النَّظَرَ إِلَى وَجْهِ الْعَالِمِ عِبَادَةً
 وَالنَّظَرَ إِلَى بَابِ الْعَالِمِ عِبَادَةً وَجَالَسَةَ الْعُلَمَاءِ عِبَادَةً وَعَلَيْكَ بِكَثْرَةِ الْأَجْتِهَادِ فِي زِيَادَةِ الْعِلْمِ وَالْتِفَافِ فِي الدِّينِ
 فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَوْلَيْدِي تَعَقَّ فِي الدِّينِ فَارِقًا لِقَهْقَاءِ وَدَمَّةَ الْأَنْبِيَاءِ وَإِنْ طَالِبُ الْعِلْمِ لَيْسَ تَعَفُّرُهُ مِنْ
 فِي السَّمَوَاتِ وَمِنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى تَطِيرَ جِوَارِحُ السَّمَاءِ وَالْحَوَاتِمُ فِي الْبَحْرِ وَإِنْ الْمَلَأْتُمْ لَبْعَةً لَبْعَةً أَحْبَبْتُمْ لَطَائِبِ الْعِلْمِ
 رِضًا وَإِنَّا لَوَكُنَّا نَالِ الْعِلْمِ وَمَنْعُهُ عَنِ الْمُتَحَقِّقِينَ لِيُدْلِيَهُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا
 مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ لَمْ يَكُنْ لِقَلْبِهِمْ اللَّهُ قَلْبَهُمْ الْأَلْسُنُونَ وَ
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا ظَهَرَ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ طَلْعَهُ فَإِنَّ لِرَبِّكَ فِعْلًا لَعْنَةُ اللَّهِ وَقَالَ لَا
 تُؤْتُوا الْحِكْمَةَ غَيْرَ أَهْلِهَا فَظَلِمُواهَا وَلَا تَنْفَعُواهَا أَهْلِهَا فَظَلِمُواهَا وَعَلَيْكَ بِسَلَاةِ الْكِتَابِ الْعَبْرُورِ
 الْفَكْرِ فِي مَعَانِيهِ وَأَمَثَالِ أَوَامِرِهِ وَتَوَاهِيهِ وَتَتَبِعِ الْأَخْبَارَ النَّبَوِيَّةَ وَالْأَمَارَ الْمُحَمَّدِيَّةَ وَالْبَحْثَ عَنْ مَعَانِيهَا
 وَاسْتِيفَاءِ النَّظَرِ فِيهَا وَقَدْ وَضَعْتَ لَكَ كِتَابًا مُتَعَدِّدَةً فِي ذَلِكَ كُلِّهِ هَذَا مَا يَرْجِعُ إِلَيْكَ وَأَنَا مَا يَرْجِعُ
 إِلَيْكَ وَبَعْدُ نَعْمَةٌ عَلَيْكَ فَإِنَّ سَهْدَتِي بِالرَّحِمِ لِي بِبَعْضِ الْأَوْقَاتِ وَإِنْ تَهَدَى إِلَى ثَوْبٍ بِبَعْضِ الطَّاعَاتِ
 وَلَا تَعْلَلْ مِنْ ذِكْرِي فَبَيْتِكَ أَهْلُ الْوَفَا لِي الْعُدْوَالُ لَا تَكْثُرْ مِنْ ذِكْرِي فَبَيْتِكَ أَهْلُ الْعَزْمِ
 إِلَى الْعُجْرِ بَلْ ذَكَرْتُمْ خَلْقًا نَالِكًا وَعَقِيْبَ صَلَوَاتِكَ وَأَقْرَبَ مَا عَلَيَّ مِنَ الدُّبُونِ الْوَاجِبَةِ وَالنَّهْمَاتِ
 الْأَلْفِيَّةِ وَزُرْقِيَّةِ بَيْتِي لَا يُمْكِنُ وَأَقْرَبَ عَلَيْهِ جِبْتًا مِنَ الْقُرْآنِ وَكُلِّ كِتَابٍ صَنَعَهُ وَحَكَمَ اللَّهُ
 سُبْحَانَهُ وَقَالَ يَا مَعْ قَبْلِ أَيْمَانِيهِ قَا كَلِمَةً وَأَصْلِحْ مَا تَجِدُ مِنَ الْخَلَلِ وَالنَّقْضَانِ وَالخَطَاوِ وَالنَّهْمَاتِ
 مِنْهُ وَصِيَّتِي إِلَيْكَ وَاللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَيْكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

Handwritten marginal notes in the left margin, including the number 229 at the top.

د صاحب ذوق و حال بود و همواره با اهل خلافت میسازد و جدال میبرد تا آنکه بروی که بعد ازین مذکور خواهد شد در زمان میرزا اسپندی
 که والی عراق عرب بود مقصدی بنیاد شد و بعد از آنکه در مجلسی از ایام خود بر جمع علمای مخالفان که در عراق
 عرب بودند غالب آمد میرزای مذکور تغییر دیدار نمود و خطبه بنام حضرت ائمه اشعری علیه السلام نمود و از قضایای مشهوره است
 کتاب مذهب شرح مختصر فروع و کتاب موجز حاوی کتاب تکریم و کتاب عمده الاعمی و رساله عمده حیدر در معرفت بنده روایت که جناب شیخ
 در یکی از رویای صالح خود دید که شیخ اجل مقتدا میر تقی علم الهدی دست خود را بر دست حضرت امیر المؤمنین نهاده و با هم دیگر دستهای حضرت
 امام حسین بر او میزد و با سوسای هر یک سبزه در بردارند شیخ پیش رفت سلام کرد و جواب شنید آنگاه سینه ترضی با او گفت ای صاحب
 یعنی خوشتر است ای نیری در بنده ما که خاندان رسولیم آنگاه از صفنا شیخ پرسید و شیخ اسامی بنا را مذکور ساخت پرسید با او گفت که
 تصنیف کن که در آن تکریم سبیل و سبیل طرق و دلائل آن نبائی و در اول آن بگوئی بویس نسیم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الحمد لله
 مشابهت المملوقات و چون جناب شیخ سید ارشد بموجب فرموده عمل نموده خطبه را تمام کرده کتاب تکریم را نوشت و از جمله افاضل علمای
 اوست سید محمد بن فلاح موسوی اهل کربلا سلاطین مشمش است و خاندان بعد از این مذکور خواهد شد اما الحال اکثر ولایت خوزستان
 تصرف ایشان است و همچنین از تلامذه اوست سید محمد نور بخش که از کاروان صوفیه است و در زمان اصرار است سلسله بیدار با دستش بود
 شیخ اجل علی بن طلال جزایری که افاضل مشایخ شیخ کامل محقق علی بن عبدالمالی بود شیخ زین الدین علی بن محمد اقلی که از جمله مجتهدین است
 ایشان بوده اند و شیخ زین الدین علی مذکور است که قبل از این طرازت جناب شیخ در اظهار شوق و غم صحبت فاضل کرده او گفته
 و مقصد نیست معاویه الاوطان ذیل و باطل و لا ینبئان عارنها العوایل و تحل عرق اراطمان و لا تکن
 الیه غیر سبنا الا فانا ما یلا قنا العز الا حیاتنا مؤقر و ما الفضل الا حیاتنا فاضل و ما الاامل
 الاما بری لک مثلما تراه و الا فالوده باطل اذا کن لا تنفی عن التفریح فیها فانک لعنری القاضیر
 اذا ما دینت الذل فی غیر منزل فانک الذل عن ذر و العیرانک بعین علی فی الفصل ان کشفه الی
 حث مذقولدینه جاهل برده علیه القول و القول قوله و بکر فضله المنکامل الا ان هذا
 الدهر لم یمنع من الناس الا جاهل العقل ذاهل اخی شد شیخ العز فوق ساج بقول
 الصامه علی الشکامل و حل بلا دامن و ذاک لمن رزی بفسک الیمان فی شهر الصوم کافل و
 عرج علی ارض العراق منمتنا الی بلدینه الهدی الا فاضل انج بنو حنی بل بل بعراضها و حی بها من
 الا فاضل فاضل فی طال طول الطالین بطول علی الحلفا لجمع منه تحابل جمال الوری
 ربنا العواید بک العوامض نال تطقه الا و ایل نفهت حتی قصر اللب خوفه قاهو
 نره فی الصراید کامل همام اذا ما اهتز للبحث واقیت ما ربه فیما بروم المسائل
 تری حوله الطلابنا بین مورد لطایف انجات و اخر سائل

و سئل اذا ما جئته و هو انه
 لیدی و له عزت علیه الزمان
 شیخ محمد بن علی بن براسم بن ابی جمهور انصاری سید فضایل او در میان جمهور مشهور و در سلک مجتهدان مایه مذکور است
 مولد شریفی صاحب ذوق کالات و بیرون زنده اصوات تحصیل علوم متداوله نزد علمای بار خود نموده و بانکه وقتی قصبه سبز در آن
 بوده و بعد از آن بولایت عراق رسیده در خدمت حکم انحال خصوصاً شیخ فاضل صاحب کمال شرف الدین حسن بن عبد البرکیم قتال که حجت
 غروی و خادم استان طلائک پسبان مرتضوی بوده مدتی مدید جزو کشیده پس آن در سال هشتصد و هفتاد و هفت بعزم طواف
 بیت الله الحرام و زیارت روضه سید انام و مشاهد المذبح بقیع علیه السلام از راه شام توجه نموده در شامی راه مدت یکماه در خدمت شیخ الاسلام علی
 طلال جزایری در کربلا نوح اقامت نموده در آن یکماه و یکجا از خدمت آن بزرگوار الله استفاده فرموده و بعد از فراغ از مراسم حج در راه
 بربار خود معاددت فرموده و در آنجا اندک روزی بوده باز بر براق فراق سوار شده بقصد زیارتش در عراق بیخداد آمده بعد از قوز سبعت
 تقییل آنوقت عالیات بیال جنت طیارن نموده زیارت مشهده امام الانس و امان بجزهان توجه نموده در شامی راه رساله موسوم بزهد
 در اصول دین نوشته در مشهوره مقدس رضوی صحبت سید نقیب حسین بن محمد رضوی قمی رسیده و در مشهوره شان حسین

و شانه با تاسی کشیده صاحب سعادت شریقی که از سادگی رقیب داده آنرا گشت البراهین نام نهاده و چون خبر قدوم فقیر لری و هم شیخ قدسی
صفحات جعلی جناب شیخ در سه مجلس با او مناظره نمود و در جمیع مراتب او را منقطع و مبسوت فرمود و چون رساله که در مجالس حج ذبا آن فاضل بود
نوشته اند کم بدست میاید بزرگ حاصل مجلس آنان مبارک است و میاید صورت مجلس آنست که گفته روزی سید محسن که در جمعی از سعادت طلبان به سیاق
میگرد روزی هر دو نیز حاضر بودند آن شام توجه جانب من کردید از نام من پرسید گفتیم نام من محمد است بعد از آن پرسید که مولد تو آنکه میاید
و یار حرم است گفتیم بلاد بصره که لجه مشهور است و اهل علم و دین را با ما محو نموده اند گفتند منب توحیت گفتیم از اصول میرسی از فروع گفت از اصول
گفتیم منب فروع اصول هر چیز است که مراد ایل بر آن قائم شده باشد و در فروع و مرفعی است که منسوب است ببل است پس گفت خنان می نموده
اما میه داری گفتیم آنرا گفت اما میه میگویند که علی بن ابيطالب بعد از رسول امام است بلافاصله گفتیم بنی خنن است و من بنان قائم گفت دلیل کوی
و دعوی خود گفتیم هر چه استیجاب نیست با قامت دلیل گفتیم هر چه گفتیم سبب آنکه تو امامت علی بن ابيطالب را بیکباره منکر نیستی بلکه من تو را تقییر بر آنکه او امام
بعد از رسول است است که من بنی ابطه میگویم در چنین سلسله من بنی با ششم و تو نبوت و بنا بر این است که قامت دلیل کنی مگر آنکه امامت علی بنا
ا بیطالت را با اکتفا کنی مگر آنکه حق اجماع کافی که استقامت دلیل بر من واجب میشود گفت بجز این که میرم از آنجا را امامت او و لیکن میگویم که او
را بر کسی است که پیش از او خلافت کرده که گفتیم پس ترا دلیل باید گفت بر این دعوی زیرا که من در اثبات این سالیه موقوف نیستم حاضران من تقریر مرا
پسندیدند و گفتند که حق بجانب شیخ عرب است که میگوید که تو دعوی او و منکر و دعوی در اثبات دعوی خود محتاج بکواه است پس چون الزام تراست
حجت و دلیل نمودم گفت دلیل این دعوی من بسیار است گفتیم بکدام دلیل کافی است گفت اجماع واقع شده بر امامت ابوبکر بعد از حضرت پیغمبر صلی
و اجماع در شرع حجت است گفتیم اگر مراد تو از این اجماع اجماعی است که از کثرت قایلان امامت ابوبکر در آنوقت حاصل شده است چنین اجماع حجت
زیرا که منی اتفاق است ابوبکر نیز در آنوقت موجود بود و مذکور که نظر کثرت موافقان او قلیل میسرودند و کثرت حجت نیست دلیل قول خدیجه سالی
و قلیل من عبادی اشکور بلکه کثرت در بسیار از امور مذموم است چنانکه خدا تعالی میفرماید لا یخیر فی شئ من شئ من غیر من یخیر من و کم من فتنه فلید عقلت فتنه
کثیره باذن الله و الله مع الصابین و اگر مراد تو از آن اجماع اجماعی است که از اتفاق اهل حل و عقد در روز وفات حضرت سالست حاصل شده
باشد مراد ابطال آن در طریق است یکی طریقی که استقامت آن مذموم من یقین بپیوسته الزام آن تو نتوانم کرد و آن نیست که اجماع زودما
حجت نیست باشد الا باحوال معصوم در آن و هر اجماعی که خالی از آن باشد مذموم است حجت نیست زیرا که جایز است نظا بر بر یکدیگر از احاد آن اجماع
پس نظا بر کل آنها جایز باشد زیرا که کل مرتب از همان آحاد است پس آن اجماع بطریق یاد است نباشد و تیم ابطال آن بطریقیکه نزد شماستیم است
و آن نیست که اجماع چنانکه گذشت اتفاق اهل حل و عقد است از امت محمد بر امری از امور و این معنی حاصل نشد در امامت ابوبکر در روز سقیفه
بلکه فضیله صحابه و زنا و عدلی و اشرف سعادت غایب بودند و در سقیفه حاضر شدند و با همه اتفاق است که علی و جاسر و سپرد و عبد الله و زبیر
و مقداد و عمار و ابوذر و سلمان و جماعتی از بنی هاشم و غیر ایشان از صحابه بصیبت حضرت پیغمبر عدم اقیقات او را بخلاف آنست و در ظاهر حضرت
داشتند و در سقیفه بنی ساعده مجتمع شده و همه نظر نمودند و تعیین امیری انداختند و چون ابوبکر و عمر و ابو عبیده و جراح و جمعی از اهل بیت که با ایشان
بودند خبر استماع انصار را در سقیفه شنیدند و با ایشان شیوه مجاول و محاصره و زیدند تا آنکه انصار زبان صالحه میبهرن و مناسبت و منکر میگردند
و اصحابش آنرا ماضی نشده روایت خود را که الاثمه من قریش بر ایشان حجت نمودند و مع ذلک برین سعد را که یکی از زو سالی انصار و بر من سعد
سعد بن جباد که قرعه خستیم را انصار بر او افتاده بود و گرفتار بود فریاد داده با خود یار خستند لاجرم عمر و ابو عبیده با ستمناش بر مبارک است
ابی بکر نموده دست بردست آوردند که اسلام علیک یا خلیفه رسول الله و از اینجا معلوم میشود که سبب آنکه در روز سقیفه از روی مکر و حیله فریب
و حیل و غلبه و قهر بود و لهذا عمر گفت که کان یبعث الله لیه بکر فلیکرمه فی الله الملیین بشرها فخرت علیا علی مثل افانلو و هر ه فضیله صحابه
و زنا و ذوی الاقدار از صحابه و انصار در آنجا حاضر بودند و بیعت با ابوبکر نمودند چگونه اجماعی که مدعی شامت بهم میرسد فاضل هر دو چون
مقدمات شنید گفت آنچه ذکر نموده است مستمم است لیکن آنجا است که در سقیفه حاضر بودند بعد از آن ابوبکر بیعت با ابوبکر بوخت نمودند و بخلاف
او را ضعیفند غایب الام اتفاق ایشان بیکبار واقع نشده باشد و آن اجماع شرط نیست که هم حصول بوخت و رضای ایشان بعد از آن چنانکه
نوتگان برده حجت نمیشود زیرا که احتمال اگر او چهار وقت زود آن راه است بنا بر آنکه چون اشرف علی و زنا و ذوی الاقدار که متصدیان خلافت هر کدام
که از روی عدم بصیرت بر باطنی میکردند و زنا و ذوی الاقدار بر تفرقه میدهند و مانند یک فریاد با خود یار خستند و بزنگان ایشان استمال تقییر نمود
و وعده تقویض امانت بلاد و خور و ده اندام جرم از مخالفت ایشان بر میان محمد رسیدند و از سقیفه و اگر او با اینها این که دیدند و متابعت تقییر نمودند